



کودتای 28 مرداد 1332 در ایران (1)

پرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه (Science and Society)، نیویورک، تابستان 2001

ترجمه لطف الله میثمی

(چشم انداز ایران ، شماره 24 ، بهمن / اسفند 1382)



اشاره: در حالی که پنجاه سال از کودتای 28 مرداد 1332 می‌گذرد، هنوز نکته‌های بسیاری در مورد این کودتا، نقش دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس و دست‌های مرموز ایرانی ناگفته مانده است. به همین دلیل مطالعه تحقیقات و نوشته‌های مستندی که به روشنگری در زوایای تاریک این کودتا پرداخته‌اند، ضروری می‌نماید. متن حاضر، ترجمه‌ای است از مقاله‌ای که توسط آقای پرواند آبراهامیان، نویسنده کتاب «ایران بین دو انقلاب»، به رشته تحریر درآمده است. وی در این متن، تحقیقات گسترده‌ای از اسناد و کتاب‌های گوناگون انجام داده است.

فرمولی که در کودتای 28 مرداد 1332 به کار گرفته شد، در ابتدای انقلاب اسلامی نیز در حال پیاده شدن بود. (حسین آبادیان، بقایی در برابر انقلاب، روزنامه شرق، 29 آبان 1382) این فرمول «جنگ سرد» امروز نیز همچنان زنده و فعال است و سیاستمداران کنونی نیز باید به آن توجه داشته باشند. مرحوم مصدق، جریان «راست در ایران» را جریانی کودتایی، نفتی و سلطنتی می‌دید. مثلی که دارای اضلاع نفت، اسلحه و سرکوب می‌باشد. این سرکوب شامل سرکوب سیاسی، نظامی، کودتا و جنگ داخلی است.

این ترجمه را به طراحان راهبردی ایران تقدیم می‌کنیم و مطالعه آن را به تمامی علاقه‌مندان و خوانندگان نشریه توصیه می‌نمایم.

لطف‌الله میثمی

کودتای 28 مرداد 1332 در ایران (1)

پرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه (Science and Society)، نیویورک، تابستان 2001

روزنامه نیویورک تایمز اخیراً گزارشی از سیا را به چاپ رساند که به عملیات مشترک امریکا و بریتانیا در سال 1953 (1332) برای سرنگونی مصدق، نخست‌وزیر ایران مربوط می‌شد. نیویورک تایمز این گزارش را به‌عنوان تاریخچه سری یک کودتای سری معرفی نمود و آن را جایگزین ارزشمندی برای پرونده‌های دولت ایالات متحده که هنوز قابل دسترسی نیستند قلمداد کرد. اما بازسازی کودتا از میان منابع دیگر، خصوصاً اسناد موجود در آرشیو وزارت خارجه بریتانیا نشان می‌دهد که گزارش سیا به شدت پاکسازی شده است. این گزارش از مسائلی همچون مشارکت مستقیم سفیر امریکا در عملیات سرنگونی،

نقش مشاوران نظامی ایالات متحده، سرکوب طرفداران حزب نازی و تروریست‌های مسلمان در ایران و روی آوردن به عملیات ترور برای بی‌ثبات کردن دولت، به‌طور سرسری گذر می‌کند. از آن مهم‌تر، گزارش سیا کودتا را بیشتر در قالب جنگ سرد تحلیل می‌کند تا بحران نفت ایران و انگلیس؛ یعنی تقابل کلاسیک ملی‌گرایان و امپریالیسم در جهان سوم.

«هنگامی که در ماه اوت، مصدق با حمایت حزب کمونیست به چنان قدرتی دست یافت که دیکتاتور بلانزاع ایران به نظر می‌رسید، بحران در بدترین شکل خود اوج گرفت؛ حتی یک دیپلمات ارشد توصیه کرد که ما به مقابلهٔ او برخیزیم... ولی متأسفانه، وفاداری ارتش و هراس از کمونیسم در آن زمان منجی وی شد.»

گذشتن یک شتر از سوراخ سوزن آسان‌تر از دستیابی یک تاریخ‌نگار به آرشیو سیا در خصوص کودتای 1332 ایران است. اگرچه نیم‌قرن از آن واقعه گذشته و سلسلهٔ پهلوی سقوط نموده، جنگ سرد تمام شده، بیشتر دست‌اندرکاران کودتا جان سپرده‌اند و مطالب مربوط به دیگر عملیات سری همچون گواتمالا منتشر گردیده است، این آرشیو هنوز غیرقابل دسترسی است. جالب آن است که طبق بخشنامهٔ سال 1995، دستگاه‌های دولتی موظف‌اند پس از 25 سال اسناد طبقه‌بندی‌شده را به‌صورت خودکار از طبقه‌بندی خارج نمایند. در اوایل دههٔ 1990 سیا خواستار مهلت بیشتری برای خارج کردن اسناد کودتای 1332 ایران از طبقه‌بندی شد. چون بودجهٔ لازم برای مجلد کردن و انتشار این اسناد حجیم را نداشت. با این حال، در اواخر دههٔ 1990 سیا باز هم مدعی شد این پرونده قابل آزاد کردن نیست، چون در اوایل دههٔ 1960 به‌صورت غیرعمدی از بین رفته است. هنگامی که در ماه آوریل 2000 یکی از گزارش‌های سیا در مورد کودتا بدون هیچ توضیحی پس از یک سکوت 45 ساله به بیرون درز پیدا کرد، مسئله بغرنج‌تر شد. ابتدا خلاصهٔ این مقاله در نیویورک تایمز (16 آوریل 2000) به چاپ رسید؛ سپس متن کامل‌تر ولی خلاصه شدهٔ هشتادصفحه‌ای آن روی وبسایت همان روزنامه قرار گرفت؛ و بالاخره متن کمتر خلاصه‌شدهٔ آن در 169 صفحه در وبسایت دیگری منتشر شد. ([http:// cryptome.org/cia-iran-all.htm](http://cryptome.org/cia-iran-all.htm))

گزارش مزبور با عنوان «سرنگونی نخست‌وزیر ایران، مصدق» در سال 1954 (1333) توسط دونالد ویلبر (Wilber) مأمور سیا نوشته شده که در کودتا نقش داشت. سفارش نوشتن آن توسط بخش تاریخی سیا داده شده و قرار بود از آن به‌عنوان راهنمایی برای کودتاهای بعدی استفاده شود. این گزارش برای مقامات ارشد دولت آمریکا در سیا و همچنین در پنتاگون، وزارت خارجه، کاخ سفید و کمیتهٔ روابط خارجی سنا تنظیم شده بود. این سند به سرعت از جایگاه یک متن معتبر برخوردار گردید و روزنامهٔ تایمز آن را به‌عنوان یک «تاریخچهٔ سری» معرفی نمود که اطلاعات بسیار مهمی را در خصوص سازوکارهای درونی کودتا ارائه می‌کند (20 آوریل و 11 ژوئن 2000). روزنامهٔ گاردین چاپ لندن این سند را به‌عنوان «اولین شرح تفصیلی دولت آمریکا از ماجرای کودتا» توصیف کرد. (17 آوریل 2000). در همین راستا «آرشیو امنیت ملی» که یک سازمان غیردولتی (NGO) است و در راه رفع طبقه‌بندی از اسناد دولتی تلاش می‌کند، از این سند به‌عنوان یک گزارش بسیار مهم از پیام‌های مبادله‌شده در داخل سیا و مصاحبه‌های به‌عمل آمده با شرکت‌کنندگان عملیات در ایران که پس از واقعه نگاشته شده تجلیل می‌کند. این اظهارنظرها سؤالاتی را در ذهن برمی‌انگیزد. این درست است که گزارش مزبور اندکی پس از واقعه به

رشته تحریر درآمده، ولی منابع اولیه آن - یعنی پیام‌های مبادله‌شده میان واشنگتن، لندن و تهران - همچنان دست‌نیافتنی است و اگرچه گزارش به‌دست یکی از شرکت‌کنندگان در کودتا نوشته شده، ولی وقایع کودتا و منابع اولیه اطلاعات آن همگی از فیلتر نگاه نویسنده عبور کرده است. بدین ترتیب، جنگ سرد در گزارش مزبور بر بحران نفت سایه افکنده و نقش سیا نیز بر نقش MI-6 غلبه دارد. درست است که آن گزارش محرمانه تلقی می‌شده، اما این بدان معنا نیست که ویلبر در نگارش آن دچار خودسانسوری نشده است. ویلبر که این گزارش را براساس یک سفارش می‌نوشت، دقت کرده تا چندان به نقش پنتاگون و وزارت خارجه نپردازد. البته روش تمرکز بر نقش سیا صحیح است چون بالاخره این سازمان از مسئولان اجرای چنین عملیاتی است، ولی این که سفیران و مشاوران نظامی سفارتخانه را به‌عنوان مجریان فعال عملیات سرنگونی دولت میزبان معرفی نموده، مطلب دیگری است. به همین ترتیب، گفتن این مطلب صحیح است که سیا علیه دولت مصدق جنگ تبلیغاتی به راه انداخت، به هزینه خود مزدوران را به خیابان‌ها ریخت و به حقه‌های کثیفی متوسل شد و افسران را به کودتا تشویق نمود. لکن بیان این که سیا با نازی‌های ایران رابطه داشت و در آدم‌ربایی، قتل، شکنجه و قتل‌عام‌های خیابانی نقش مستقیم ایفا کرد، مسئله دیگری است. شاید به همین دلیل بتوان دریافت که چرا آرشیو سیا در زمینه کودتای ایران - برخلاف پرونده‌های مربوط به گواتمالا- همچنان بسته باقی مانده است. نقش ایالات متحده در ایران مستقیم بود، اما در مواردی همچون عملیات گواتمالا این نقش کمتر جنبه مستقیم داشت. اگرچه اصل اسناد سیا در دسترس نمی‌باشد، اما می‌توان قطعات اصلی معمای کودتای 1332 را از منابع مختلف کنار هم چید و کامل کرد. این منابع عبارتند از: آرشیو وزارت خارجه بریتانیا در اداره اسناد دولتی لندن (اگرچه این بایگانی تا حدودی پاکسازی شده، ولی دربردارنده هزار سند در مورد ایران است که برخی از آنها فتوکپی اسناد دولت ایالات متحده می‌باشد)؛ خاطرات نوشته‌شده توسط ایرانی‌ها (پس از انقلاب 1979 [1357] بسیاری از ملی‌گرایان و چپ‌گرایان خاطرات خود را از کودتا به رشته تحریر درآوردند)؛ دو پروژه تاریخ شفاهی (یکی از آنها در رابطه با چپ‌گرایان - احمدی، 95-1985 [73-1363]؛ و دیگری در رابطه با تعدادی از افراد برجسته قدیمی - لاجوردی، 1993 [1371])؛ شرح نوشته شده توسط دو تن از برنامه‌ریزان کلیدی کودتا که عبارت بودند از کریمت روزولت (1979) رهبر عملیات سیا، و مونتگ وودهاوس، همتای وی در MI-6 بریتانیا (1982)؛ و اطلاعات پراکنده به‌دست آمده از جاسوسان رده پایین تر سیا MI-6 و خصوصاً توسط محققان آکادمیک مثل مارک گازیروفسکی (1979) و استفان دوریل (2000). این مقاله قصد دارد تا برای بازسازی کودتا از این منابع استفاده کند.

ریشه‌های بحران نفت (1948-51) [1327-30]

ریشه‌های کودتا به بحران نفت ایران و انگلیس در سال‌های 1951-53 بازمی‌گردد که به نوبه خود زاینده مذاکرات ناموفق نفتی در پایان جنگ جهانی دوم بود. در سال 1948، مجلس ایران پیشنهاد شوروی برای دریافت امتیاز نفت استان‌های شمالی ایران را رد کرد. اگرچه قرارداد پیشنهادی برای ایران در منافع، مدیریت و توزیع نفت، سهم مساوی قائل می‌شد، وزارت سوخت بریتانیا به وزارت خارجه آن کشور اخطار کرد:

«قدرت بریتانیا در عرصه نفت وابسته به آن است که ما در تمام جهان از امتیازات نفتی برخوردار باشیم و براساس آن خود به تولید نفت پردازیم و توزیع آن را در اختیار بگیریم. اگر کشورهای دیگر خود شروع به تولید نفت نمایند، موضع ما تضعیف خواهد شد. اگر ایران بخواهد خود از نفت شمال بهره‌برداری

نماید، مدت زیادی نخواهد گذشت که در جنوب نیز تصمیم به انجام همین کار بگیرد. ما نباید آنها را تشویق نماییم که خود به تولید نفت بپردازند.»

محمد مصدق، سیاستمدار اشرافزاده که به نماینده فسادناپذیر ملی‌گرایان مبدل شده بود، به شدت با پیشنهاد شوروی مخالفت کرد، چون آن را موجب افزایش نفوذ مسکو در شمال و افزایش فشار کشورهای غربی جهت اخذ امتیاز در دیگر نقاط کشور می‌دانست. او هشدار داد که نتیجه نهایی این کار مثله شدن ایران خواهد بود.

در سال‌های 1950 - 1949 [29-1328] شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران صاحب بزرگ‌ترین پالایشگاه نفت جهان، دومین منبع صدور نفت خام و سومین حجم ذخایر نفتی در کل دنیا بود. این منبع برای خزانه بریتانیا سالانه 24 میلیون پوند درآمد مالیاتی و 92 میلیون پوند درآمد ارزی به همراه داشت، 85٪ نیاز سوختی نیروی دریایی بریتانیا را تأمین می‌کرد و 75٪ سود سالانه را نصیب شرکت نفت ایران و انگلیس می‌نمود. بیشترین سود این درآمد نصیب سهامداران انگلیسی شرکت می‌شد و بخشی نیز برای سرمایه‌گذاری در کویت، عراق و اندونزی صرف می‌گردید.

موافقتنامه تکمیلی (Supplementary Agreement) که مذاکره و انعقاد آن به‌طور محرمانه صورت گرفته بود، مزایای ناچیز و دیرهنگامی را برای ایران قائل می‌گردید. مطابق این موافقتنامه سهم ایران از چهارشیلینگ به شش شیلینگ در هر تن رسید و سهم ایران از سود شرکت نیز از 17 درصد به 24 درصد افزایش پیدا کرد. ایران با الهام از قرارداد میان آمریکا و ونزوئلا به دنبال کسب 50 درصد سود شرکت بود، اما موضع شرکت چنین بود که ایران باید از مأموریت شرکت برای به ارمغان آوردن تمدن، ممنون باشد، چون شرکت مبالغ زیادی را در ایران سرمایه‌گذاری کرده، صحراها را به شهرهای پررونق مبدل ساخته و 75000 شغل به وجود آورده - که 70000 تای آن متعلق به ایرانی‌هاست - و مردم را از نعماتی همچون استخرهای شنا برخوردار ساخته بود. علاوه بر آن، شرکت از عمل کردن به وعده‌های خود مبنی بر ارتقای دانش کار کارکنان ایرانی به سطوح فنی - مدیریتی خودداری کرده بود، چون به اعتقاد شرکت، آنها از مهارت لازم برای قبول مسئولیت چنین مشاغلی برخوردار نبودند.

شرکت همچنین در رسیدگی به شکایات دیگر ایران کوتاهی کرد که مهم‌ترین آنها عبارت بود از مدت قرارداد (این قرارداد تا سال 1992 [1370] اعتبار داشت)؛ پرداخت حق‌السهم به‌صورت ارزی (این کار ایران را به حوزه نفوذ استرلینگ متصل می‌کرد)، فروش نفت به نیروی دریایی بریتانیا با تخفیف خیلی زیاد؛ فروش نفت به ایران براساس قیمت‌های بازار جهانی به جای قیمت تولید محلی (بین این دو نرخ اختلاف فاحشی وجود داشت)، خودداری شرکت از بازکردن حساب‌های خود به روی حساب‌های ایرانی، سوزاندن گاز طبیعی به جای انتقال آن با لوله برای مصارف داخلی و اداره شهر آبادان به‌صورت تبعیض آمیز به‌گونه‌ای که فروشگاه‌ها و باشگاه‌های شهر بین انگلیسی‌ها و افراد محلی فرق می‌گذاشتند. علاوه بر آن، شرکت به‌عنوان یک قدرت استعماری تلقی می‌شد که با عزل و نصب وزیران، فرمانداران، شهرداران، فرماندهان نظامی، رؤسای پلیس، نمایندگان مجلس و البته، رؤسای قبایل محلی، حکومت ایران را تحت اختیار و سلطه خود گرفته بود.

ماکس تورنبرگ (Max Thornburg) یکی از مدیران شرکت استاندارد اوپل که به‌عنوان مشاور دولت ایران به آن کشور سفر کرده بود، توصیه کرد که موافقتنامه تکمیلی از سوی دولت ایران رد شود چون مبتنی بر اصل 50 - 50 نبود و متن آن به قدری مبهم تنظیم شده بود که «هیچ‌کس در جهان نمی‌توانست مفهوم واقعی آن را درک کند.» شرکت نفت ایران و انگلیس علناً بر این موضوع پافشاری می‌کرد که پذیرش اصلی 50 - 50 عملی نیست، چون «محاسبه سود شرکت بی‌نهایت دشوار است»، اما در پشت پرده به کابینه بریتانیا اعلام نمود که این پیشنهاد «بی‌معنی، غیراقتصادی و بسیار اغراق‌آمیز است.» سفیر بریتانیا، سرفرانسیس شپرد (Shepherd) در مکالمه‌ای بی‌پرده با نخست‌وزیر ایران عنوان نمود که ایران «حریص» شده و تنها امتیازی که شرکت حاضر است به مزایای قبلی دولت ایران اضافه کند، معالجه رایگان برخی از نمایندگان دیوانه مجلس است که همچنان با موافقتنامه تکمیلی - قرارداد الحاقی - مخالفت می‌ورزند. شرکت و همچنین دولت بریتانیا در ادامه مواضع انعطاف‌ناپذیر خود از ایران انتظار داشتند که تسلیم آنان گردد یا دست‌کم پیشنهادهای تازه‌ای را مطرح کند. در لندن کسی انتظار نداشت که نفت ایران مستقیماً ملی شود، اگرچه تورنبرگ به هنگام بازگشت به واشنگتن هشدار داد که سرسختی بریتانیا ممکن است موجب تلاش ایران برای اتخاذ چنین اقدام خطرناکی شود.

مجلس پس از رد قرارداد الحاقی گس - گلشائیان، صنعت نفت را ملی اعلام کرد و دکتر مصدق را به‌عنوان نخست‌وزیر برگزید، زیرا وی تنها نامزد تصدی این پست بود که تمایل داشت قانون ملی‌شدن صنعت نفت را اجرا نماید. مصدق پس از تصدی این مقام در آوریل 1951 [1330] قول داد که غرامت عادلانه‌ای به شرکت پرداخت کند، بنابراین شرکت ملی نفت ایران را تأسیس نمود و از کارکنان انگلیسی دعوت به همکاری با شرکت تازه تأسیس نمود. اگرچه طرفداران مصدق یعنی اعضای جبهه ملی فقط تعداد کمی نماینده در مجلس داشتند، موفق شدند بر دیگر نمایندگان غلبه نمایند، چون دیگر نمایندگان حاضر به حمایت علنی از شرکت نفت ایران و انگلیس نبودند.

شپرد با اکراه اعتراف نمود که دکتر مصدق قلوب ملت ایران را فتح کرده است و جبهه ملی، سازی را می‌نوازد که عواطف طبقات مختلف مردم ایران را برانگیخته است. کاردار سفارت نیز اضافه کرد: «دلیل اصلی آن که نخست‌وزیر توانسته افکار نمایندگان پارلمان و مردم را در اختیار بگیرد این است که وی در میان مردم از محبوبیت فردی برخوردار می‌باشد.» در اوایل بروز این بحران، دکتر مصدق به ایالات متحده سفر نمود. گزارش وزارت خارجه آمریکا به ترومن حاوی این نکته بود که نخست‌وزیر، مورد حمایت اکثریت مردم ایران است و فردی است هوشیار، نکته‌سنج، مهربان، صادق و مطلع. به ترومن توصیه شد که مکالمات خود را با وی به سمت مباحث کلی در مورد کمونیسم، بی‌علاقه‌گی آمریکا به موضوع نفت و حسن نیت ایالات متحده نسبت به ایران هدایت کند. سفارت آمریکا در گزارش محرمانه‌ای که پس از خاتمه کامل بحران تنظیم گردید اذعان نمود که مصدق، به‌عنوان یک فرد مقدس، هنوز به افکار عمومی غلبه دارد، سمبل آرمان‌های ملی‌گرایانه به‌شمار می‌رود و سایه بلند وی بر جانشینان او به شدت سنگینی می‌کند. در همین راستا، در گزارش وزارت خارجه انگلستان پس از پایان بحران نیز آمده بود: «از منظر جنگ طبقاتی، جنبش تحت هدایت دکتر مصدق، یک حرکت انقلابی به‌شمار می‌رفت که در طی آن سه طبقه پایین دست علیه طبقه بالادست و انگلیسی‌های همدست این طبقه به جنگ برخاستند.»

دوران نخست‌وزیری دکتر محمد مصدق (آوریل 1951 [اردیبهشت 1330] تا اوت 1953 [مرداد 1332])

اگرچه انگلیسی‌ها در پیش‌بینی ملی‌شدن نفت از خود کندی نشان دادند، اما به‌سرعت به سه نتیجه مغرورانه اما واقعی دست یافتند: نخست آن‌که، مصدق در مورد ملی‌کردن نفت جدی بود و برای کنترل کامل صنعت نفت توسط ایران تلاش و مبارزه می‌کرد. ثانیاً، انگلستان نمی‌توانست اجازهٔ چنین کاری را به ایران بدهد. ثالثاً، تنها راه حفاظت از منافع انگلستان، برکناری مصدق بود. تا روز سقوط مصدق که 28 ماه بعد اتفاق افتاد، لندن کم و بیش به این نتیجه‌گیری‌های خود وفادار ماند.

ارزیابی بریتانیا آن بود که موضوع اصلی برای دکتر مصدق افزایش حق‌السهم نیست، بلکه موضوع اصلی حاکمیت ملی است، یعنی اعمال کنترل نسبت به استخراج، تولید و توزیع نفت.

از نظر مصدق، ایران فقط از طریق رفع سلطهٔ بریتانیا از صنعت نفت ایران می‌توانست به استقلال واقعی دست پیدا کند. مصدق اغلب به مردم یادآوری می‌کرد که سیاستمداران قبلی، با دادن امتیازات اقتصادی به قدرت‌های بزرگ، حاکمیت ملی را تضعیف نمودند. او می‌خواست با پس‌گرفتن این امتیازات ایران را به استقلال برساند. او همچنین خاطرنشان ساخت که وقتی قدرت‌های بزرگ اطمینان پیدا کنند که به رقبای آنها نیز امتیازی داده نخواهد شد، به حاکمیت ایران احترام خواهند گذاشت. او نام این سیاست را «موازنهٔ منفی» گذاشت و آن را در مقابل سیاست موازنهٔ مثبت قرار داد که مورد علاقهٔ سیاستمداران متحد بریتانیا، روسیه، آلمان و ایالات متحده بود.

اگرچه دولت بریتانیا درک می‌نمود که ایران در صدد به‌دست آوردن کنترل نفت است، اصرار داشت که این کنترل را از دست ندهد یا دست‌کم به ایران واگذار نکند. دولت انگلستان مایل بود به شرکت نفت فشار بیاورد تا امتیاز خود را با دیگر شرکت‌ها تقسیم کند و با «هفت‌خواهران نفتی»، کنسرسیومی تشکیل دهد. اما انگلستان تحت هیچ شرایطی حاضر نبود قدرت تصمیم‌گیری را در خصوص میزان و زمان تولید نفت و مقصد فروش آن به ایران واگذارد. اگر ایران این قدرت را پیدا می‌کرد، می‌توانست بر قیمت جهانی نفت اثر بگذارد یا حتی تصمیم بگیرد که نفت را برای نسل‌های آینده ذخیره کند و فقط برای تأمین نیازهای ضروری نفت بفروشد. در یکی از یادداشت‌های وزارت خارجهٔ انگلستان بی‌پرده چنین آمده که: «توافق جدید هرچه باشد، باید کنترل مؤثر این دارایی در دست ما باقی بماند... ما می‌توانیم در مورد میزان سود، ادارهٔ شرکت یا حتی شراکت با دولت ایران از خود انعطاف نشان بدهیم، ولی در خصوص موضوع «کنترل»، هرگز.» وزارت سوخت بریتانیا نیز در همین راستا به وزارت خارجهٔ ایالات متحده هشدار داد: «مصدق از این‌که ببیند صنعت نفت با بهره‌وری پایین و بدون مدیریت خارجی اداره می‌شود، خشنود خواهد شد. این موضوع مشکلی را به همراه خواهد داشت: امنیت دنیای آزاد وابسته به حجم عظیم نفتی است که در خاورمیانه تولید می‌شود. اگر دیدگاه ایران به عربستان سعودی یا عراق نیز سرایت کند، ممکن است کل این ساختار به همراه توانایی‌های دفاعی ما فروبریزد. بدین ترتیب، خریدن نفتی که به میزان کم تولید می‌شود آثار زیانباری را به همراه خواهد داشت.»

کنترل، موضوعی بود که در یادداشت‌های متعدد وزارت خارجهٔ انگلستان به چشم می‌خورد، اگرچه این موضوع، کمتر در اظهارنظرهای علنی مورد اشاره قرار می‌گرفت. اشاره به این موضوع در اظهارنظرهای

علنی به قدری کم‌رنگ بود که امریکایی‌ها تصور کردند می‌توانند با میانجی‌گری، امتیاز "منصفانه‌تری" را به توافق طرفین برسانند. به همین ترتیب، بسیاری از تاریخ‌پژوهان که در این خصوص به مطالعه پرداخته‌اند، در این دام افتاده‌اند که تصور نمایند، اگر یکی از طرفین و مشخصاً مصدق، آینده‌نگری بیشتری از خود نشان می‌داد، امکان مصالحه وجود داشت. اما دولت انگلستان، خود هرگز در این دام نیفتاد. آنها از همان ابتدای اختلاف دریافتند که این یک مبارزه با حاصل جمع صفر است: یا ایران کنترل صنعت نفت را به دست می‌آورد و یا به دست نمی‌آورد. مصدق نیز از این موضوع آگاه بود.

شپرد حتی به‌طور خصوصی گفته بود که اگر بریتانیا کنترل نفت را در اختیار داشته باشد حتی به تقسیم 40-60 درصد نیز می‌تواند رضایت دهد. او اضافه کرد: «بسیار بعید است که بتوانیم با مصدق به توافق برسیم... ما باید کنترل مؤثر را به دست بگیریم. ما ابزارهای مختلفی را برای پنهان کردن این حقیقت دشوار پیدا کردیم، ولی به راه‌حلی نرسیدیم که بیش از اندازه خطرناک و بیش از اندازه آشکار - حتی برای ایرانی‌ها - نباشد.»

وزارت خزانه‌داری توصیه کرد در مورد برخی موضوعات حاشیه‌ای امتیازاتی داده شود، ولی در خصوص مسئله کنترل که امری حیاتی است، قاطعیت کامل حفظ گردد: «در تمام طول بحران، موضع نخست‌وزیر ایران کاملاً ثابت بوده است. در مورد هدف اصلی وی هیچ تردیدی وجود ندارد... او پیش از هر چیز یک ملی‌گراست.»

وزارت خارجه انگلستان مسئله اصلی را برای وزارت خارجه آمریکا چنین بیان کرد: «اولین اثر ملی شدن نفت آن است که کنترل نفت را به دست ایرانی‌ها می‌دهد. از دیدگاه دولت بریتانیا، مسئله حاضر فقط به سرنوشت دارایی‌های بزرگ آن دولت مربوط نمی‌شود. این مسئله به بزرگ‌ترین دارایی ما در زمینه مواد خام مربوط است. کنترل این دارایی دارای اهمیت اساسی است. موضوع اهمیت این دارایی برای طراز پرداخت‌های ما و برنامه‌هایی که در زمینه بازسازی تسلیحاتی در پیش داریم بیشتر توضیح داده شده، ولی در مذاکرات دوجانبه، از دست دادن این دارایی عظیم در عرصه مواد خام، آثار فزاینده و غیرقابل محاسبه‌ای در بر خواهد داشت. به علاوه، تصور این که بین جهان غرب و ایران در زمینه میزان تولید نفت و مقصد و شرایط فروش آن اشتراک منافع وجود دارد غلط است. ایرانی‌ها می‌توانند تمام نفت و ارز مورد نیاز خود را با میزان تولید بسیار پایین‌تر به دست آورند. به همه این دلایل، دولت بریتانیا باید کنترل منابع مزبور را در اختیار داشته باشد. باید این نکته را نیز در نظر داشت که احساسات نمایندگان مجلس و مردم انگلستان با این موضوع که ما کنترل مؤثر چنین دارایی عظیمی را از دست بدهیم همراه نیست.»

سومین نتیجه‌ای که انگلیسی‌ها به آن دست یافتند این بود که بحران فقط با حذف مصدق از صحنه پایان خواهد یافت. در نخستین هفته‌ای که دکتر مصدق به نخست‌وزیری برگزیده شد، دولت بریتانیا ادعا کرد که "وی فقط یک موج گذرا را رهبری می‌نماید و دادن امتیاز به وی فقط او را جری‌تر خواهد نمود."

وزیر خارجه انگلستان به وزیر خارجه ایالات متحده، دین آچسون اطمینان داد که مصدق مدت زیادی دوام نخواهد آورد، تضعیف وی موجب قدرت گرفتن کمونیست‌ها نخواهد شد و توافق بد، بسیار خطرناک‌تر از عدم توافق است.

آن لمبتون (Ann Lambton) متخصص مطالعات ایران‌شناسی در انگلستان و وابسته مطبوعاتی سابق سفارت انگلستان در تهران به شدت با مصالحه مخالف بود و تضعیف سیستماتیک او برنامه‌ریزی شده [مصدق را پیشنهاد می‌کرد. وزارت خارجه گزارش داد که وی در پاسخ به پرسش «آیا باید سازش کنیم» با تأکید گفته است، «نه!» او اصرار داشت که اگر انگلستان قاطعیت نشان دهد، مصدق سقوط خواهد کرد و توصیه نمود که باید امریکا را قانع ساخت تا از فکر مصالحه منصرف شود. وی اضافه کرد که «امریکایی‌ها برای درک مسائل ایران، از تجربه و بینش روانشناسانه لازم برخوردار نیستند.»

شپرد نیز به همین صورت پیشنهاد کرد که مذاکرات، حتی‌الامکان تا تشکیل یک دولت تازه در ایران باید متوقف شود: «ما می‌توانیم پیشنهادهای خود را برای دولت بعدی روی میز بگذاریم. می‌توانیم به سرعت پرسنل خود را از آبادان و میادین نفتی فرابخوانیم... این یعنی سقوط مصدق. دیدگاه سفارت آن است که تنها راه پیشرفت، وارد کردن یک ضربه غافلگیرانه شدید و گرفتن یک موضع سخت در مقابل تاکتیک‌های منفی و زناۀ مصدق است.»

این مطالب، خلاصه سیاست بریتانیا در برابر مصدق بود اما با چند پیش‌بینی؛ نخست آن که انگلیسی‌ها انتظار داشتند که مصدق با پای خود از صحنه کنار برود؛ با این پیش‌زمینه ذهنی که چند دولت قبلی تشکیل شده در تهران نیز بیش از ده ماه دوام نیاورده بودند. وقتی این انتظار محقق نشد، آنها در برکناری شاه، مجلس شورا و سنا پافشاری نمودند. با شکست این طرح، آنها تلاش کردند از طریق وارد کردن فشارهای اقتصادی، فعالیت‌های تبلیغاتی و دادن سوبسید به مخالفان، موجبات بی‌ثباتی وی را فراهم کنند. دست آخر، آنها به ایالات متحده روی آوردند و سازمان سیا را با خود همراه کردند. در تمام مدتی که انگلیسی‌ها آرزوی مرگ مصدق را داشتند، با تبلیغات فراوان اصرار می‌کردند که برای رسیدن به یک راه‌حل معقول، اشتیاق فراوان دارند. اما درحقیقت آنها در تمام طول بحران با سوءنیت پشت میز مذاکره می‌نشستند. این مذاکرات با مأموریت هریمن در ژوئیه 1951 [1330] آغاز شد (ترومن، آوریل هریمن را به‌عنوان نماینده ویژه خود برای پایان‌بخشیدن به اختلافات به تهران فرستاد)؛ که با مأموریت استوکس در ماه اوت ادامه یافت (سر ریچارد استوکس، لرد عضو شورای خصوصی پادشاه برای مذاکره از طرف شرکت نفت ایران و انگلیس و دولت حزب کارگر به تهران اعزام شد)؛ با مذاکرات و مباحثات دوطرف در سازمان ملل متحد، لاهه و واشنگتن در پاییز 1951 [1330] باز هم ادامه پیدا کرد و مباحثات به عمل آمده در محل وزارت خارجه امریکا و بانک جهانی در سال 1953 [1332] پایان یافت. آنها که فقط به ظاهر مطالب نشریات و روزنامه‌های بریتانیا توجه می‌کردند، اعتقاد داشتند که مذاکرات به دلیل سرسختی ایران شکست خورد. درواقع، مقاله اخیر نیویورک تایمز درخصوص گزارش سیا دقیقاً این کلمات و بلب را تکرار می‌کند که «مذاکرات کلاً به دلیل عدم انعطاف مصدق به شکست انجامید.»

علی‌رغم این مطلب، یادداشت‌های محرمانه دولت بریتانیا تصویر کاملاً متفاوتی را از وضعیت ارائه می‌نماید. استوکس به کابینه اعلام کرد که «اصل ملی شدن را می‌توان پذیرفت»؛ هرچه باشد، دولت حزب کارگر خود چندین صنعت مختلف را در انگلستان ملی اعلام کرده بود. اما در عین حال، وی تأکید نمود که «در این مورد خاص، ملی شدن نفت ایران نمی‌تواند حقیقی و عملی باشد.» وی افزود که بریتانیا باید در ظاهر ملی شدن را بپذیرد، ولی بر حفظ شروطی که ضامن در دست داشتن کنترل شرکت نفت است پافشاری کند. او به‌طور خصوصی اذعان کرده بود که حفظ ظاهر یا چاشنی ملی شدن را می‌پذیرد، ولی معتقد به حفظ اساسی کنترل است.

در جریان مذاکرات هریمن، انگلیسی‌ها تلاش کردند تا با قبول واگذاری یک‌سری اختیارات، موضوع اصلی را دور بزنند. در طول مذاکرات واشنگتن، وزارت خارجه انگلستان پیشنهادهایی را مطرح ساخت که می‌دانست طرف مقابل، آن را رد خواهد نمود و بدین ترتیب از دستیابی به راه‌حلی که برای آنها بسیار ناراحت‌کننده بود جلوگیری کرد. به همین ترتیب، وزارت سوخت آن کشور نیز اعلام کرد:

«اگر دکتر مصدق استعفا دهد یا برکنار شود، شاید بتوانیم از ملی‌شدن مستقیم صنعت نفت جلوگیری نماییم و به چیزی دست پیدا کنیم که بیشتر به شراکت شبیه باشد... مسلماً پیشنهاد واگذاری کنترل واقعی عملیات نفتی در ایران بسیار خطرناک خواهد بود. اگرچه می‌توان تا حدودی ظواهر را حفظ کرد، ولی نباید فراموش کنیم که پیشنهادهای ما در حقیقت فقط پوشاندن لباس تازه به قالب قدیمی کنترل نفت توسط شرکت خواهد بود.»

انگلیسی‌ها در حالی که مذاکرات را از مسیر خارج می‌کردند، به شدت مشغول رایزنی در ایالات متحده بودند. جلب نظر شرکت‌های نفتی آمریکایی به تلاش زیادی احتیاج نداشت. اگرچه ممکن بود این شرکت‌ها به اصل 50-50 رضایت بدهند، ولی مسلماً از ملی‌شدن نفت نفرت داشتند. در اوایل بحران، سفیر بریتانیا در واشنگتن گزارش داد که شرکت‌های آمریکایی نگران «پیامدهای احتمالی بحران در مناطق تحت نفوذ خود خصوصاً آمریکای لاتین و اندونزی هستند. در این شرایط، تفکر آنها بیشتر با ما همسو شده یعنی این که حفظ کنترل نفت را برای بریتانیا ضروری می‌دانند.»

وزیر سوخت انگلستان گزارش داد که شرکت رویال داچ شل نیز به اندازه شرکت نفت ایران و انگلیس نگران موضوع کنترل است و شرکت‌های استاندارد اوپل نیوجرسی و سوکونی و اکیوم (Socony Vacuum) نیز حداکثر تلاش خود را به عمل می‌آورند تا وزارت خارجه را قانع سازند که اگر تجربه ملی‌کردن نفت در ایران موفق باشد، آثار مصیبت‌باری برای امتیازات نفتی آنها به همراه خواهد داشت. او به شرکت نفت ایران و انگلیس اطمینان داد که شرکت‌های بزرگ آمریکایی، مصالحه و کنار آمدن با ایران را در راستای منافع خود نمی‌بینند.

نماینده انگلستان در سازمان ملل متحد گزارش داد که هریمن، حتی پیش از مأموریت خود به تهران، توسط شرکت‌های آمریکایی قانع شده بود که دادن امتیازات زیاد به ایران برای دیگر کشورهای تولیدکننده نفت خطرناک است. هریمن به هنگام بازگشت خود به انگلیسی‌ها اطمینان داد که حصول توافق با مصدق امکان‌پذیر نیست و دو قدرت بزرگ - انگلستان و آمریکا - باید با یکدیگر در پیدا کردن راه‌حل موضوع همکاری نمایند. در جریان مذاکرات مقامات رده بالای وزارت خارجه انگلستان و ایالات متحده، آمریکایی‌ها به انگلیسی‌ها اطمینان دادند که از سیاست «حفظ کنترل» حمایت می‌کنند. در مذاکرات بعدی، دوطرف به این نتیجه رسیدند که «وضعیت ایران هر روز وخیم‌تر می‌شود و دکتر مصدق حاضر نیست از کنترل نفت گذشت کند؛ دولت وی اساساً یک دولت مطلوب نیست و باید شاه را تشویق نمود که یک ژنرال را جایگزین وی کند.» در این جلسات، یک گروه تحقیقاتی مشترک برای ارزیابی وضعیت ارتش ایران و میزان وفاداری ژنرال‌ها به شاه تشکیل شد.»

این گروه در فوریه 1952 [1331] تشکیل جلسه داد، یعنی یازده ماه پیش از آن که آیزنهاور جایگزین ترومن شود، ولی سه ماه پس از پیروزی چرچیل بر دولت حزب کارگر، انگلیسی‌ها یک جنگ

تبلیغاتی به راه انداختند. آنها از بی‌بی‌سی خواستند که میزان برنامه‌های فارسی خود را دوبرابر کند و خبرنگار خود در تهران را که حاضر به همکاری نبود برکنار نموده. یک مخبر دائمی ویژه را جایگزین وی نماید که این شخص می‌توانست هر کسی باشد به جز پروفیسور ال. پی. ال. ال. ساتن (Elwell-Sutton) وابسته خبری اسبق سفارت که به طرفداری از ایرانی‌ها شناخته شده بود. انگلیسی‌ها همچنین مقالاتی را در روزنامه‌های مهم انگلیسی و امریکایی منتشر می‌ساختند. به‌طور مشخص، مجله آبرور، (Observer) مصدق را یک فرد "متعصب روبسپیرمآب" و یک "فرانکشتین تأسف‌برانگیز" تصویر نمود که سری بزرگ اما خالی از عقل دارد و سرشار از عقده بیگانه‌ستیزی است. مجله تایم، مصدق را به‌عنوان مردی ترسو معرفی کرد که وقتی عقده شهادت بر وی غلبه می‌کند، به‌طرز خطرناکی شجاع می‌شود. یکی از یادداشت‌های وزارت خارجه که با دستخط نوشته شده به‌صورت گذرا به این نکته اشاره می‌کند که سفارت انگلستان در تهران برای وابسته خبری سفارت آن کشور در واشنگتن به‌طور مرتب مطالب و مقالات زهرداری را ارسال می‌نمود که طرح آن در بی‌بی‌سی چندان به صلاح نبود. این یادداشت همچنین اضافه می‌کند که «واشنگتن از این مطالب مسموم به‌خوبی استفاده می‌کند.» درو پیرسون (Drew Pearson) روزنامه‌نگار پرسابقه امریکایی در روزنامه واشنگتن پست به دروغ ادعا کرد که دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه ایران چندین بار به‌خاطر سوءاستفاده از اموال محکوم شده است. او با طعنه سؤال کرد، آیا امریکایی‌ها مایل‌اند چنین فرد نابابی همچنان زمام بحران نفت خاورمیانه را در دست داشته باشد؟ این فرد کسی است که تصمیم می‌گیرد آیا ما باید از نفت سهم داشته باشیم و آیا باید وارد جنگ جهانی سوم شویم یا خیر. از وابسته خبری انگلستان در واشنگتن نیز خواسته شد با انتشار این شایعه که مصدق معتاد به استفاده از تریاک است، مردم را به وحشت بیندازد. مقامات بریتانیا به خود و به دیگران اطمینان می‌دادند که جبهه‌ملی چیزی نیست جز یک دسته پر سروصدا از افراد ناباب و مصدق فردی است وحشی، بی‌منطق، عجیب و غریب، دیوانه، گانگستر مآب، متعصب، پوچ‌گرا، دیکتاتور، آتشین مزاج و سرسخت و بی‌منطق، و ایرانی‌ها ذاتاً همچون کودکان، خسته‌کننده و بی‌عقل، بی‌میل به قبول حقایق، دمدمی مزاج و بی‌ثبات، دارای عواطف عرفانی، ناتوان از تبعیت از منطق و عقل سلیم و پیرو احساسات خالی از محتوا هستند. در یک سند چاپ شده باعنوان «مقایسه کلی میان ملی‌گرایی در ایران و آسیا»، شپرد به مقامات وزارت خارجه‌ها اعلام نمود که ملی‌گرایی ایران اصیل نیست و به شدت به یک دست هدایت‌کننده نیاز دارد. نجات ایران، تنها در صورت اشغال بیست‌ساله آن کشور توسط یک قدرت خارجی امکان‌پذیر است (مثل اشغال هائیتی توسط ایالات‌متحده).

او افزود که مصدق فردی است فریبکار، در معرض خطا، کاملاً بی‌کفایت، شبیه اسب گاری، که بوی تند تریاک می‌دهد و کاملاً از تعادل روانی بی‌بهره است. چون ازعنوان عالیجناب خوشش نمی‌آید، از سوارشدن به اتومبیل دولتی امتناع می‌کند و بالاخره به‌عنوان آخرین اتهام این که دختر وی در یک آسایشگاه روانی در سوئیس بستری است.

در یکی دیگر از یادداشت‌های چاپ‌شده سفارت انگلستان در تهران آمده است که بیشتر ایرانی‌ها درونگرا هستند. تخیل آنها قوی است و طبعاً به شکل آرمانی مسائل گرایش دارند عاشق شعر و بحث و گفت‌وگو پیرامون مسائل کلی می‌باشند. احساسات آنها قوی است و به اندک تلنگری برانگیخته می‌شود. اما آنها همواره از آزمودن تخیلات خویش درمقابل واقعیت‌ها عاجزند و نمی‌توانند احساسات خود را تابع عقل نمایند. آنها فاقد عقل سلیم هستند و نمی‌توانند بین عواطف و واقعیت‌ها تفکیک قائل شوند. ضعف شناخته‌شده آنها بیشتر بی‌اعتنایی به حقیقت است تا قبول عمدی راه اشتباه. این شدت تخیل و بی‌میلی

به حقایق منجر به ناتوانی آنها در بررسی دقیق جزئیات امور می‌شود. اغلب، هنگامی که دنیا را به کام خود نمی‌یابند به جای پشتکار، تسلیم می‌شوند. این گرایش با مرگ‌طلبی در مذهب آنها تقویت می‌شود. آنها به شدت فردگرا هستند، یعنی منافع شخصی خود را به هر قیمت طلب می‌نمایند، نه این که بخواهند بدون کمک دیگران روی پای خود بایستند. تقریباً همه طبقات مردم ایران در پی یافتن منافع شخصی خویش هستند و آماده‌اند تا برای پول هر کاری انجام بدهند. آنها از وجدان اجتماعی بی‌بهره‌اند و نمی‌توانند منافع شخصی را فرع بر منفعت جمعی قرار دهند. آنها بی‌هدف و مغرورند و مایل نیستند اشتباه خود را بپذیرند. آنها همواره دیگران را مقصر قلمداد می‌نمایند. برخلاف تصور برخی محققان فرهنگی، این دیدگاه‌های نژادپرستانه دلیل اصلی شکست مذاکرات بود. این مطالب فقط جزو آثار و محصولات جانبی شکست مزبور به‌شمار می‌رود.

دلیل اصلی آن بود که بریتانیایی‌ها آگاه بودند در مورد مسئله کنترل نفت، بین آنها و ایرانی‌ها اختلاف نظر اساسی وجود دارد. به عبارت دیگر، علت پیدایش بن‌بست را نمی‌توان وجود تعصبات نژادی قلمداد کرد، بلکه موضوع، اختلاف دیدگاه اقتصادی و برخورد بین امپریالیسم و ملی‌گرایی بود. انگلیسی‌ها در عین انتظار برای سقوط مصدق، فشارهای اقتصادی بر ایران را افزایش دادند. آنها دارایی‌های ارزی ایران در لندن را مسدود کردند، صدور تجهیزات به ایران را منع نمودند و همچنین نظر واشنگتن را در خصوص کمک به ایران - خصوصاً در رابطه با اعطای یک وام 25 میلیون دلاری از بانک صادرات و واردات امریکا - عوض کردند. آنها پرسنل شرکت را متقاعد ساختند که دیگر برای ایران کار نکنند، و برای یافتن اطمینان از استعفاءی همه آنان، اعلام کردند که درآمد آنها قابل تبدیل به ارز نخواهد بود. ایران علی‌رغم از دست‌دادن این پرسنل فنی، توانست پالایشگاه آبادان و همچنین چاه‌های اصلی نفت را در حال کار و عملیات نگاه دارد. انگلیسی‌ها همچنین دیگران را وادار کردند که نفت ایران را نخرند و تهدید نمودند که از خریداران نفت ایران شکایت می‌کنند و در عمل چند نفت‌کش ناقض تحریم اقتصادی ایران را توقیف کردند. اجرای این تحریم اقتصادی آسان بود، چون بخش قابل توجه ناوگان نفت‌کش جهان متعلق به شرکت‌های بزرگ نفتی بود. بدین ترتیب، ایران می‌بایست با «اقتصاد بدون نفت» به حیات خود ادامه می‌داد. برای این کار، دولت اجرای تمام طرح‌های توسعه را متوقف کرد، رو به استقراض و درخواست وام آورد، حقوق کارکنان دولت را کاهش داد و برای تأمین هزینه‌های فوری اسکناس چاپ کرد. مبارزه میان ایران و انگلستان در اواسط سال 1952 به بن‌بست رسید، چرا که علی‌رغم تمام فشارهای وارده، انگلستان موفق به برکناری دکتر مصدق نشد و علت عمده این امر آن بود که نمایندگان مجلس شورا، سناتورها و شخص شاه از رویارویی علنی با توده مردم واهمه داشتند. انگلیسی‌ها در ژوئیه 1952 یک‌بار دیگر برای برکناری مصدق تلاش نمودند. آنها با حمایت ایالات متحده، شاه و حامیان وی در مجلسین را وادار ساختند که نخست‌وزیری را به احمد قوام بسپارد که از سیاستمداران کهنه‌کار بود و سال‌ها با سیاست خارجی مصدق مخالفت کرده بود.

اما کل این ماجرا به سرعت مبدل به یک رسوایی خون‌بار شد که به نام سی تیر شهرت یافت. دکتر مصدق با خطاب قراردادن ملت اعلام نمود که صنعت نفت دوباره به‌دست انگلیسی‌ها می‌افتد و شاه نیز با اعمال کنترل بر نیروهای مسلح در سیاست، دخالت غیرمجاز انجام می‌دهد. او با استناد به قانون اساسی استدلال نمود که شاه باید سلطنت کند، نه حکومت و حق انتخاب رؤسای ارتش و وزیر جنگ با نخست‌وزیر است. جمعیت زیادی که ابتدا از طرفداران جبهه ملی تشکیل می‌شد و سپس طرفداران

حزب توده نیز به آن پیوستند، به خیابان‌ها سرازیر شدند و بعد از سه روز درگیری و خونریزی، شاه مجبور شد که نه تنها مصدق را به سمت نخست‌وزیری برگرداند، بلکه حق تعیین وزیر جنگ را نیز به او سپرد.

یک روز پس از پایان درگیری‌ها، کاردار سفارت بریتانیا اعلام کرد که شاه کنترل اعصاب خود را از دست داده بود، هرچند ارتش در تمام مدت نظم خود را حفظ نمود و تعداد تلفات کمتر از 20 کشته و 200 نفر زخمی بوده است. اما دو روز بعد، همین آقای کاردار عاقل اعلام نمود که «بی‌نظمی در استان‌ها بیش از حد تصور ما بود، جمعیت کنترل شهر اصفهان را به دست گرفت و فقط در همین شهر تعداد کشته‌شدگان به 200 تن رسید.» او تأکید نمود که «اکنون انجام یک کودتا ضروری است، چون توهمات مصدق به حد جنون رسیده و باید مثل یک کودک بی‌عقل او را به سخره گرفت.» او همچنین عنوان نمود که لوی هندرسون، سفیر امریکا نیز اکنون اعتقاد دارد که تنها راه خروج از بحران، کودتاست: «مصدق به حدی قدرت خود را وابسته به حضور مردم نموده که بعید است بتوان او را از طریق شیوه‌های معمول منطبق با قانون اساسی برکنار کرد.» تا آن زمان، هندرسون نیز مانند بیشتر مقامات دولت ترومن ترجیح می‌داد برای برکناری مصدق از فشارهای اقتصادی و شیوه‌های قانونی استفاده شود.

روز پس از خونریزی 21 ژوئیه 1952 (30 تیر 1331)، وزارت جنگ بریتانیا طی تلگرامی که برای وابسته نظامی آن کشور در تهران مخابره شد، در خصوص موضوعات زیر از وی سؤال کرد: روحیه نیروهای مسلح؛ وفاداری آنها در صورت برخورد شدید میان شاه و دولت؛ توانایی آنها برای اجرای کودتا؛ و رهبران احتمالی کودتا. وابسته نظامی که پیشتر گزارش داده بود یونیفورم‌های نظامی به قدری در میان مردم منفور است که در خیابان‌ها به روی آن تف می‌اندازند، فوری پاسخ داد که چهار نفر را می‌توان برای رهبری کودتای آینده نامزد کرد که یکی از آنها ژنرال فضل‌الله زاهدی بود. او با آرامش خیال، خاطر نشان ساخت که سیاست مصدق برای محدود کردن قدرت ارتش و بازنشسته کردن 136 نفر از افسران ارشد، موجب دور شدن فرماندهان عالی‌رتبه از وی گردیده است.

او همچنین تأکید نمود که کودتا باید به نام شاه صورت گیرد. کسانی که با گزارش وابسته نظامی آشنایی داشتند تأمل بیشتر را جایز ندیدند. شاه از زمان رسیدن به تاج و تخت توجه بسیار زیادی به نیروهای نظامی خود نشان داده بود و از جمله به وضعیت محل خدمت، یونیفورم‌ها، پادگان‌ها و مانورهای آنان رسیدگی می‌کرد؛ دائماً به دنبال دریافت کمک‌های نظامی و تجهیزات جنگی مدرن بود، و با نهایت دقت بر انتصاب مقامات ارشد نظامی در وزارت جنگ، ارتش، ژاندارمری، پلیس و دستگاه اطلاعات نظامی مراقبت می‌نمود و از همه مهم‌تر آن که ترفیع درجات افسران ارشد را خصوصاً در رسته‌های زرهی خود شخصاً انجام می‌داد. روشن بود که این نیروها می‌توانستند نقش مهمی در کودتا ایفا کنند - چه به سود وی و چه به زیان وی - سفارت امریکا به این نتیجه رسید که پس از حمام خون سی‌تیر، شاه همچنان از وفاداری شخصی تعداد زیادی از افسران برخوردار است، اگرچه قدرت انتصاب مقامات ارشد را از دست داده بود و دیگر از فرماندهان ارتش، پلیس، ژاندارمری و سازمان اطلاعات نظامی، گزارش‌های هفتگی دریافت نمی‌کرد.

(... ادامه این مقاله را در شماره بعدی پی بگیرید.)



کودتای 28 مرداد 1332 در ایران (2)

یرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه (Science and Society), نیویورک, تابستان 2001

ترجمه لطف الله میثمی

(چشم انداز ایران ، شماره 25 ، فروردین 1383)



کودتای 28 مرداد 1332 در ایران (2)

یرواند آبراهامیان (Ervand Abrahamian)

مجله علم و جامعه، (Science and Society)

نیویورک، تابستان 2001

اشاره: در حالی که پنجاه سال از کودتای 28 مرداد 1332 می‌گذرد، هنوز نکات بسیاری در مورد این کودتا، نقش دستگاه‌های اطلاعاتی امریکا و انگلیس و دست‌های مرموز ایرانی ناگفته مانده است. به همین دلیل مطالعه تحقیقات و نوشته‌های مستندی که به زوایای تاریک این کودتا پرداخته‌اند، ضروری می‌نماید. متن حاضر، ترجمه‌ای است از مقاله‌ای که توسط آقای یرواند آبراهامیان، نویسنده کتاب "ایران بین دو انقلاب"، به رشته تحریر درآمده است. وی در این متن، تحقیقات گسترده‌ای از کتب گوناگون و همچنین اسناد معتبر و مهمی که تاکنون در دسترس قرار گرفته انجام داده است و تقریباً برای هر گزاره‌ای به یک سند اشاره نموده که عمده آنها اسناد وزارت خارجه انگلستان است که با عنوان (F.O) در متن انگلیسی ذکر شده است. برای جلوگیری از اطاله مطلب از آوردن آنها خودداری می‌شود. فرمولی که در کودتای 28 مرداد 1332 به کار گرفته شد، در ابتدای انقلاب اسلامی نیز در حال پیاده شدن بود. (حسین آبادیان، بقایای در برابر انقلاب، روزنامه شرق، 29 آبان 1382) این فرمول "جنگ سرد" امروز نیز همچنان زنده و فعال است و سیاستمداران کنونی نیز باید به آن توجه داشته باشند. مرحوم مصدق، جریان "راست در ایران" را جریانی کودتایی، نفتی و سلطنتی می‌دید، مثلی که دارای اضلاع نفت، اسلحه و سرکوب می‌باشد. این سرکوب شامل سرکوب سیاسی، نظامی، کودتا و جنگ داخلی است.

این ترجمه را به طراحان راهبردی ایران تقدیم کرده و مطالعه آن را به تمامی علاقه‌مندان و خوانندگان نشریه توصیه می‌نمایم.

لطف‌الله میثمی

مقدمات کودتا

امیدهای بریتانیا برای به راه انداختن کودتا با انتخاب آیزنهاور به ریاست‌جمهوری در نوامبر 1952 تقویت شد. دولت جدید، برخلاف دولت پیشین امریکا، واژه چندانی برای سرنگون ساختن حکومت کشورهای دیگر از خود نشان نمی‌داد و از همراهی با شرکت‌های نفتی نیز ابا نداشت. یک عامل شخصی نیز دولت جدید را به بحران ایران ربط می‌داد، چون جان فاستر دالس، وزیر خارجه و آلن دالس، رئیس سیا از قدیم جزو اعضای یک دفتر وکالت بودند که دفاع از منافع شرکت نفت ایران و انگلیس را در ایالات متحده برعهده داشت.

نخست، وزیر خارجه امریکا با آنتونی ایدن، وزیر خارجه دولت چرچیل برای بحث درباره مسئله ایران ملاقات کرد. یک هفته بعد MI-6 همین موضوع را با رئیس بخش خاورمیانه سیا مورد بحث قرار داد. آیزنهاور، اندکی پس از

انتخاب خود به ریاست جمهوری، ایدن را به کاخ سفید دعوت کرد تا برای حل معضل به دنبال راه‌های ابتکار آمیزتری بگردند.

مطابق سند ویلبر، نتیجه این ملاقات چراغ سبزی بود برای سیا و MI-6 جهت به راه انداختن جنگ انگلیسی‌ها طرحی را با عنوان عملیات چکمه (Boot) ارائه کردند. امریکا نیز پروژه‌ای را که از سال 1948 و با هدف مقابله با حزب توده روی آن کار کرده بودند در جلسه معرفی نمودند. از ادغام این دو طرح، نقشه عملیات موسوم به آژاکس (Ajax) به وجود آمد. آنها نخست مرکز عملیات خود را در لندن قرار دادند و سپس به دلیل امکان ارتباط آسان‌تر با انگلستان و ایران، این مرکز به قبرس منتقل شد. نقشه نهایی در اول ژوئیه به تأیید چرچیل و در 11 ژوئیه به امضای آیزنهاور رسید. کرمیت روزولت که فارسی بلد نبود و با ایران نیز آشنایی کمی داشت، به عنوان رهبر عملیات محلی برگزیده شد. او می‌توانست بدون شناخته شدن به ایران سفر کند؛ به عنوان یک امریکایی به راحتی به سفارت آن کشور دسترسی داشت و به عنوان نوه تئودور روزولت و برادرزاده فرانکلین روزولت می‌توانست به عنوان نماینده رئیس‌جمهور امریکا با شاه صحبت کند. انگلیسی‌ها به سهم خود امکانات ارزشمندی را در اختیار کل عملیات گذاشتند. اولاً، آنها از نیروهای کارآموده‌ای برخوردار بودند که با ایران آشنایی کامل داشتند. این افراد عبارت بودند از لین پیمان (Lane Peyman)، دیپلمات گوشه‌گیر و مسئول میز ایران در وزارت خارجه انگلستان از اواخر دهه 1930. در سال 1952، شاه از این موضوع ابراز نارضایتی کرد که پیمان در سال 1941 شخصاً طراحی عملیات برکناری پدر وی از سلطنت را برعهده داشت. عوامل دیگر عبارت بودند از نورمن داریبی شایر (Norman Darbyshire)، یکی از جاسوسان قدیمی MI-6 و مسلط به زبان فارسی که بیشتر مدت زمان جنگ جهانی دوم را در ایران حضور داشت؛ سرهنگ جفری ویلر (Geaffrey Willer) که از دهه 1920 مرتب به ایران سفر کرده بود و در مذاکرات اخیر نفتی نیز نقش مترجم را ایفا کرده بود؛ رابین زانر (Robin Zahner)، وابسته خبری و متخصص عرفان اسلامی که بعدها به مقام استادی دانشگاه آکسفورد در زمینه مذاهب و اخلاق شرقی رسید؛ و البته خانم پروفیسور لمبتون در لندن که همچنان بر ضرورت سرنگون کردن مصدق اصرار می‌ورزید. وودهاوس (Woodehouse) رئیس عملیات MI-6 در تهران متخصص مسائل ایران نبود، اما از جنگ‌های داخلی یونان تجربیات بسیاری آموخته بود.

دوم آن‌که، انگلیسی‌ها یک شبکه غیررسمی را در داخل نیروهای مسلح اداره می‌کردند. از زمان جنگ دوم، این شبکه از میان افسران محافظه‌کار که عمدتاً به خانواده‌های اشرافی تعلق داشتند، تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از: ژنرال حسن عرفا، ژنرال [سرهنگ] تیمور بختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلانشاه و از همه مهم‌تر، سرهنگ حسن اخوی که سال‌ها رئیس اداره اطلاعات ارتش بود. این شبکه، عمدتاً از طریق سرهنگ اخوی، اعضای خود را به رده‌های بالاتر ارتقا می‌داد، چپ‌گراها را از پست‌های حساس کنار می‌زد و مسائل نظامی را خصوصاً در رابطه با گرایش‌های سیاسی دیگر افسران مطلع می‌نمود. بدین ترتیب، MI-6 مجموعه اطلاعات کاملی از وضعیت نظامیان را گردآوری کرده بود که سیا اصلاً از آن بی‌بهره بود. براساس گزارش ویلبر، قسمت اعظم تمهیدات سیا و MI-6 در لندن شامل مطالعه این پرونده‌ها می‌شد. درس روشنی که ویلبر از کل عملیات گرفت آن بود که اگر سیا بخواهد کودتاهای مشابهی را در دیگر نقاط جهان تدارک ببیند، نخست باید شمه‌ای از زندگی نظامیان محل کودتا را گردآوری نماید. به گفته وی، سیا باید اطلاعات تفصیلی شخصی، ولو اطلاعات پیش پا افتاده نظامیان را در اختیار داشته باشد تا دقیقاً بداند که افسر مربوطه کیست، چه چیزی موجب خشنودی وی می‌شود، دوستان وی چه کسانی هستند و امثال آن.

سوم آن‌که، انگلیسی‌ها دوستانی در رده‌های بالای دولت ایران داشتند: ارنست پرون (Ernst Perron) دوست دوران کودکی شاه در سوئیس (پرون در کاخ سلطنتی اقامت دائم داشت)؛ سلیمان بهبودی، رئیس تشریفات دربار؛ شاپور ریپورتر (Shapour Reporter)، یک زرتشتی اهل دهلی که در تهران به عنوان مشاور سفارت هندوستان کار می‌کرد و خبرنگار ویژه تایمز لندن بود و در ضمن به ملکه ثریا به‌طور خصوصی درس انگلیسی می‌داد (اندکی پس از کودتا وی از دربار انگلستان مقام شوالیه گرفت)؛ آیت‌الله محمد بهبهانی، فرزند روحانی مشهور که انقلاب 1905 را رهبری کرده بود و از همه برجسته‌تر، سیدضیابطباطبایی، رهبر حزب آزاده ملی که علناً از انگلستان طرفداری

می‌کرد. سیدضیا فعالیت خود را در سال 1919 به‌عنوان یک روزنامه‌نگار طرفدار انگلستان آغاز کرد. در کودتای 1921 شرکت نمود و مدت کوتاهی پیش از آن که به دستور رضاشاه تبعید شود، به‌عنوان نخست‌وزیری رسید. از سال 1941، سفارت انگلستان اغلب وی را برای تصدی پست نخست‌وزیری معرفی می‌کرد، ولی شاه از جاه‌طلبی‌های وی می‌ترسید. با این حال، تا سال 1953 شاه با وی ملاقات‌های هفتگی ترتیب می‌داد تا مراتب ارادت خود را به انگلیسی‌ها ابراز کند.

چهارم آن‌که، انگلیسی‌ها عواملی هم داشتند که اگرچه نقش آنها چندان مشهود نبود، اما از جایگاه حساسی برخوردار بودند. این عوامل عبارت بودند از برخی روسای قبایل بختیاری، بویراحمدی، ذوالفقاری، خمسه، مقدم و قبایل عرب (بختیاری‌ها به‌تنهایی می‌توانستند 10 هزار مرد مسلح را وارد صحنه کنند). دیگر عوامل انگلستان عبارت بودند از سردبیران سه روزنامه پرسروصدای "داد"، "آتش" و "فرمان" و برادران رشیدیان که واردکننده کالاهای انگلیسی و تأمین‌کننده بودجه حزب اراده ملی بودند. (سفارت انگلستان از آنها به‌عنوان دوستان وفادار و حقیقی یاد می‌کرد که همواره به‌دنبال کسب فرصت‌های تجاری بودند). برادران رشیدیان نیز به نوبه خود رابط‌های خوبی در بازار داشتند؛ افرادی همچون شعبان جعفری معروف به شعبان بی‌مخ، خطرناک‌ترین رهبر دسته‌های اوباش؛ و کسبه قدیمی در اصناف قصابان، نانویان و قنادها و همچنین روحانیون میان پایه وابسته به گروه محافظه‌کار مجاهدین اسلام و گروه فداییان اسلام.

طبق تخمین وودهاوس، برادران رشیدیان هر ماه دست‌کم ده هزار پوند خرج این روحانیون، سیاستمداران و سردبیران روزنامه‌ها می‌کردند. دست آخر این‌که، ژنرال زاهدی، وزیر سابق کشور دولت مصدق از اکتبر 1951 به انگلیسی‌ها چراغ سبز نشان داده بود. زاهدی خود را به‌عنوان بهترین نامزد رهبری کودتا شناساند که از حمایت افراد زیادی در ارتش برخوردار بود. اگرچه ادعاهای وی تا حدود زیادی توخالی از آب درآمد، اما در عین حال تعدادی از نظامیان که در زمان جنگ به‌دلیل ارتباط با آلمان نازی در حبس بودند از او طرفداری می‌کردند. او در سازمان افسران بازنشسته نیز متحدانی داشت که اکثریت اعضای آن به‌تازگی از ارتش پاکسازی شده بودند. با این حال، قدرت اصلی زاهدی در میان شاخه مذهبی جبهه‌ملی نهفته بود: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته جنبش ملی‌گرای ایران (کاشانی و زاهدی در زمان جنگ در یک اردوگاه اسیر بودند)؛ سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس یعنی مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده.

در سال 1952، رابطه میان شاخه‌های سکولار و مذهبی جبهه‌ملی به‌دلیل اختلاف بر سر چند موضوع تیره شد: تفسیر قوانین قرآنی، حق رأی بانوان، مالیات بازاریان، فروش مشروبات الکلی و تعیین متصدیان برخی پست‌های عالی، خصوصاً وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش.

بدین ترتیب، سفارت انگلستان تماس‌های خود را از طریق زاهدی و سیدضیا و برادران رشیدیان با این افراد حفظ کرد. در ماه می 1952، زائر چنین گزارش داد:

"مذاکره با دفاع همه‌جانبه پرون از سیاست هوشمندانه شاه به پایان رسید. او ادعا نمود که شاه توانسته کاشانی، مکی و بقایی را از مصدق جدا کند و به یمن این سیاست شاه، جبهه‌ملی عملاً موجودیت خود را از دست داده است. من با این عقیده مخالفت نکردم، ولی باید در سوابق، نظر خود را چنین بیان کنم که جداسدن کاشانی و مکی دلایل دیگری داشت و زمینه این دلایل را برادران رشیدیان فراهم نمودند."

ازسوی دیگر، امریکایی‌ها نیز سهم خود را به کودتا پرداخت نمودند. مهم‌ترین آورده آنها ساختمان سفارتخانه بود. پس از اکتبر 1952 - یعنی زمانی که مصدق با استناد به مداخلات انگلستان در امور ایران، روابط دیپلماتیک با لندن را قطع کرد - اهمیت ویژه‌ای پیدا نمود.

طبق محاسبه وزارت خارجه انگلستان، تعداد پرسنل برخوردار از وضعیت دیپلماتیک در سفارت ایالات‌متحده به 59 تن می‌رسید، درحالی‌که این رقم در مورد سفارت شوروی 21 نفر، سفارت فرانسه 9 نفر و سفارت خود آن

کشور پیش از تعطیلی 21 نفر بود. روشن بود که افراد سیا در سفارتخانه با عناوین معمول وابسته فرهنگی، مطبوعاتی، امور کار و تجاری حضور دارند. امریکایی‌ها همچنین 123 مشاور نظامی در ارتش و ژاندارمری داشتند. این نیروها که از سال 1942 مأموریت خود را در ایران آغاز کردند، تحت رهبری ژنرال رابرت مک‌کلور (Mc Clure) متخصص جنگ‌های روانی بودند که به‌تازگی از کره به ایران اعزام شده بودند. این افراد با افسران عملیاتی به‌طور روزانه ارتباط برقرار می‌کردند و خصوصاً با فرماندهان رسته‌های تانک در تماس بودند. از سال 1946، پنتاگون به‌طور منظم شروع به صدور تانک به ایران کرد. فقط در سال 1952، 42 تانک شرمین به ایران صادر و حدود 300 افسر ایرانی برای آموزش‌های مربوطه به امریکا اعزام شدند. سفارت امریکا در سال 1952 با خوشحالی گزارش کرد که حتی افسران دست‌چین شده توسط دولت مصدق نیز به مستشاران امریکایی دوستی و وفاداری نشان داده‌اند. مک‌کلور و همکارانش در مراحل تدارک کودتا با افسران کلیدی ارتش - حتی ژنرال تقی ریاحی رئیس ستاد مشترک و مورد اعتماد مصدق - تماس گرفتند.

متخصص اصلی سیا در امور ایران ویلبر بود. او که اغلب به‌عنوان "جاسوس جنتمن" شناخته می‌شد، در حقیقت یک مأمور مخفی حرفه‌ای بود که از دهه 1930 تحت عناوین مختلف - از قبیل باستانشناس، متخصص تاریخ هنر و کارشناس نسخ جعلی - به خاورمیانه سفر می‌نمود. موفقیت قبلی وی این بود که شاعر معروف ایرانی و مقیم مسکو به‌نام لاهوتی را تا دم مرگ پیش ببرد. ویلبر خاطرات وی را جعل نمود و منتشر ساخت و ادعا کرد که این خاطرات به‌صورت مخفیانه از مسکو ربوده شده است. لاهوتی خوش‌شانس بود که از جنون دشمن‌ستیزی استالین جان سالم به‌در برد.

سیا در تهران یک مأمور جوان به‌نام ریچارد کاتم (Cottam) نیز داشت. این جوان با استعداد بعدها استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا شد. او اطلاعات مختلفی را نه‌تنها در مورد حزب توده بلکه در خصوص حزب زحمتکشان بقایی و حزب دست‌راستی افراطی آریا و سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران) جمع‌آوری کرده بود. این دو حزب اخیر - که احزاب بسیار کوچکی بودند - در تقلید از نازی‌ها با یکدیگر رقابت می‌نمودند و خصوصاً با یهودیان و کمونیست‌ها ضدیت شدید نشان می‌دادند. رهبران این احزاب نیز در زمان جنگ با زاهدی محبوس بودند. کاتم همچنین مقالاتی را برای چاپ در روزنامه‌های مزدبگیر به رشته تحریر درمی‌آورد. در یکی از این مقالات ادعا شده بود که فاطمی قبلاً محکوم به سوءاستفاده از اموال شده، به همجنس‌بازی معروف است و دین خود را به مسیحیت و همچنین به بهائیت تغییر داده است. این اتهامات فاطمی را در دید بنیادگراها دست‌کم به سه بار اعدام محکوم می‌نمود. جای تعجب نیست که فداییان اسلام سعی کردند وی را به قتل برسانند. سیا همچنین بی‌علاقه نبود که برای مصدق اصل و نسب یهودی دست و پا کند.

سازمان سیا دست‌کم چهار مأمور محلی مهم داشت: سرهنگ عباس فرزنانگان، احسان لنکرانی و دو جاسوس معروف به برادران بسکو (Boscoes). سرهنگ فرزنانگان که افسر ستاد بود به‌تازگی پس از گذراندن دوره فشرده عملیات مخفی در واشنگتن، به ایران بازگشته بود. فرزنانگان پس از کار در ستاد مشترک، بیشتر افسران عملیاتی در تهران را می‌شناخت. لنکرانی از فعالان حزب توده بود که مشکل موادمخدر داشت. اگرچه او در رده رهبران حزب حضور نداشت، اما از یک خانواده سرشناس بود و به‌عنوان یک انقلابی افراطی شناخته می‌شد. به عبارت دیگر، او بهترین نامزد برای جاسوسی بود. برادران بسکو که ویلبر آنها را کیوانی و جلالی می‌نامید، به احتمال زیاد همان فرخ کیوانی و علی جلالی بودند. نفر اول خبرنگار روزنامه اطلاعات و نفر دوم رابط روزنامه دیلی تلگراف بود و همچنین مجله ایران‌پرستان را منتشر می‌ساخت. این دو نفر با باشگاه ورزشی تاج و همچنین با وزنه‌برداران، لوطی‌ها و چاقوکشان عضو زورخانه‌های سنتی ارتباط داشتند. آنها وجوه دریافتی از سیا را نه‌تنها در روزنامه‌های خود بلکه در دیگر روزنامه‌ها از قبیل کیهان، ملت ایران، ملت ما، آرام، ستاره اسلام و آسیای جوانان خرج می‌کردند. روزولت در خاطرات خود به این نکته اشاره می‌کند که سیا از برادران بسکو خواسته بود که در روز ورود هریمن به تهران در ژوئیه 1951 به گردهمایی حزب توده حمله کنند. نکته‌ای که وی نگفته آن است که حمله مزبور منجر به تلفات سنگین شد و از طرفداران حزب نازی در آن استفاده به عمل آمد.

دست آخر این که، سیا موفق شد در میان عناصر مذهبی جبهه ملی نیز با افرادی ارتباط برقرار کند. در نوامبر سال 1951، کاردار سفارت انگلستان گزارش داد که کاشانی پس از سنجیدن کامل جوانب اوضاع، هم با سفارت آمریکا و هم با شاه ارتباط برقرار کرده است. وزارت خارجه انگلستان از منابع دیگر شنیده بود که حزب زحمتکشان بقایای از آمریکایی‌ها وجوه مخفیانه دریافت می‌کرد. در هفته کودتا، سیا آن قدر پول خرج روحانیون [درباری] کرد که اصطلاح "دلارهای بهبهانی" رواج یافت و قیمت ارز در بازار سیاه به یک سوم تنزل پیدا کرد.

سیا و MI-6 برای تدارک کودتا با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند تا اراده شاه را تقویت نمایند. آنها نمایندگان بلندپایه‌ای را به ملاقات وی می‌فرستادند تا به وی اطمینان دهند که اجرای کودتا امکان‌پذیر است و دو کشور به‌طور کامل از آن حمایت می‌نمایند. سرهنگ اخوی، رئیس سابق اطلاعات ارتش، فهرستی از افسران کلیدی مایل به شرکت در کودتا را به شاه داد. خواهر قدرتمند وی، شاهزاده اشرف به اصرار آلن دالس از سوئیس به ایران بازگشت تا پیام‌های لندن و واشنگتن برای شخص شاه را به سمع وی برساند. روزولت چندین نوبت به‌طور مخفیانه وارد کاخ شد تا از طرف آیزنهاور شخصاً به شاه اطمینان بدهد. در همین راستا، ژنرال نورمن شوارتسکف که از سال 1942 تا 1949 هدایت تیم مستشاران آمریکایی در ژاندارمری ایران را به عهده داشت، در اوایل ماه آگوست به تهران برگشت تا به شاه بیشتر اطمینان بدهد. او همچنین از فرصت استفاده کرد و به ملاقات شاگردان خود رفت تا مطمئن شود که آنها از توان خود برای تقویت کودتا استفاده می‌کنند.

اگرچه انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها، تردیدهای شاه را به شخصیت هملت‌گونه وی نسبت می‌دادند، اما او برای تردید، دلایل موجه داشت. او می‌خواست نسبت به حمایت افسران اطمینان کامل حاصل نماید. او همچنین از آمریکا تعهد می‌خواست که پس از کودتا در حد وسیع به ایران کمک کند و همچنین قرارداد جدید نفت به گونه‌ای بسته شود که ظاهر آبرومندان‌های داشته باشد. در سال 1949، پس از سوءقصد به جان شاه، او خود یک کودتای کوچک به راه انداخت و با تشکیل مجلس موسسان [و با تغییر قانون اساسی و تحکیم امتیازات سلطنتی، بیشتر مخالفان را دستگیر نمود، اما پس از آن آمریکایی‌ها کمک‌های خود را قطع نمودند و به انگلستان نیز قرارداد آزردهنده الحاقی را پیشنهاد کردند. در نقشه کودتای آژاکس فقط از قول ارسال کمک‌های کافی از سوی آمریکا صحبت شده بود، اما قرار بود انگلستان نیز تضمین کتبی بدهد که در فضای حسن نیت و انصاف، در کوتاه‌ترین زمان درخصوص نفت با ایران به تفاهم برسد.

نکته آخر این که شاه اطمینان می‌خواست که زاهدی خود در آینده به یک تهدید مبدل نشود. زاهدی پیشنهاد کرد که استعفانامه خود را بدون قید تاریخ امضا نماید. شاه با دریافت این تضمین‌ها، امضای خود را پای کودتا گذاشت اما با یک شرط مهم. او از امضای فرمان ملوکانه عزل مصدق از نخست‌وزیری خودداری نمود. او می‌خواست در صورت شکست کودتا، قادر به انکار نقش خود باشد. ویلبر مجبور شد امضای او را جعل کند، به عبارت دیگر، پوشش قانونی کودتا یک سند فاقد اعتبار قانونی بود.

کودتا

در ماه‌های منجر به کودتا، بریتانیا و ایالات متحده جنگ روانی خود را تشدید کردند و تلاش نمودند تا با تبلیغات خود دولت مصدق را از هر طریق ممکن، تضعیف نمایند. در میان اتهامات وارده به دولت مصدق می‌توان به تمایلات کمونیستی، تهدید اسلام، ایجاد اغتشاش عمومی، قدرت‌دادن به سیاستمداران نادرست و هدایت عمدی کشور به سمت آشفتگی اقتصادی اشاره نمود. به گفته تایم، آیزنهاور اعلام نمود که تا زمان حل اختلاف میان مصدق و انگلستان، آمریکا مایل به خریدن نفت ایران و ارائه کمک‌های اقتصادی به این کشور نیست. سفارت آمریکا این اعلام نظر را به‌عنوان یکی از ترفندهای شوک درمانی توصیف کرد. تلاش برای بی‌ثبات کردن دولت محدود به فعالیت‌های تبلیغاتی نبود. قبایل محلی به‌طور مخفیانه اسلحه دریافت می‌کردند. از آن هم بی‌سروصداتر، یک گروه مسلح - متشکل از افسران بازنشسته وابسته به زاهدی و بقایی - ژنرال محمد افشارطوس، رئیس پلیس مصدق را

ربودند. چند روز بعد، جنازه وی که به شدت شکنجه شده بود در اطراف تهران کشف گردید. این اقدام یک ضربه کاری به دولت بود و هشدار واضحی برای دیگر افسران به حساب می‌آمد. در عین حال، وجود بی‌ثباتی را به همگان القا می‌نمود و بالاخره این‌که شایعاتی به راه افتاد در این خصوص که افراد بعدی فهرست چه کسانی هستند. هنگامی که مصدق از حضور در انتظار عمومی خودداری کرد و در عوض از منزل خود به اداره امور دولت پرداخت، رسانه‌های غربی ادعا کردند که او دچار بیماری ترس و توهم شده است. یکی از یادداشت‌های وزارت خارجه با بیانی ابهام‌آمیز عنوان می‌نمود: "این داستان جالبی است که گفته شود کمونیست‌ها قصد جان مصدق را کرده‌اند و می‌خواهند تقصیر آن را به گردن انگلستان بیندازند."

در همین راستا، لنکرانی منزل یکی از روحانیون برجسته را بمب‌گذاری نمود و شبنامه‌هایی را به نام حزب توده برای دیگران فرستاد که نوید ظهور یک جمهوری نوین و بدون خدا را می‌داد. این کار برخی را به وحشت انداخت که در میان آنها رهبران آینده جمهوری اسلامی نیز بودند. ویلبر همچنین در گزارش خود نوشته است که مقالات مناسب ابتدا در روزنامه‌های غربی و سپس دوباره در روزنامه‌های ایرانی به چاپ می‌رسید. نشریاتی همچون نیوزویک جنجال به راه انداختند که کشور در آستانه افتادن به دام کمونیست‌هاست. آنها ادعا کردند که حزب توده به جبهه‌ملی نفوذ پیدا کرده و اعضای کلیدی دولت یعنی فاطمی، عبدالعلی لطفی، وزیر دادگستری و دکتر مهدی آذر، وزیر آموزش و پرورش را بطان مخفی حزب توده هستند؛ مصدق به‌زودی با شوروی معامله خواهد کرد و اگر این اتفاق نیفتد، حزب توده شورش مسلحانه به راه خواهد انداخت.

دولت‌های آمریکا و انگلستان می‌دانستند که مصدق نسبت به شوروی به اندازه غرب بی‌اعتماد است. در واقع آنها اغلب از این بی‌طرفی مصدق ابراز نارضایتی می‌نمودند. آنها به‌خوبی آگاه بودند که طرفداران مصدق، ملی‌گرایان افراطی هستند (پس از کودتا تعدادی از آنها در ایالات متحده سکنه گزیدند). آنها همچنین آگاه بودند که اگرچه حزب توده بزرگترین سازمان سیاسی ایران است، اصلاً در موقعیتی قرار ندارد که بتواند قدرت را تصاحب کند. اگرچه حزب توده 20000 عضو رسمی و 110000 طرفدار داشت، این تعداد در مقابل قبایل مسلح و ارتش 129000 نفری ایران تعداد قابل ملاحظه‌ای به‌شمار نمی‌آمد. علاوه بر آن، انگلیسی‌ها و امریکایی‌ها به اندازه کافی اطلاعات داخلی از حزب داشتند که بدانند توده برنامه‌ای برای به راه انداختن شورش مسلحانه ندارد. در آغاز بحران، هنگامی که دولت ترومن تصور می‌نمود امکان مصالحه وجود دارد، آپسون بر خطر کمونیسم تأکید داشت و هشدار داد که اگر به مصدق کمک نشود توده قدرت را به‌دست خواهد گرفت. وزارت خارجه انگلستان به وی پاسخ داد که توده یک تهدید واقعی نیست؛ اما در اوت 1953، هنگامی که وزارت خارجه این ادعای دولت آیزنهاور را تکرار می‌نمود که ممکن است توده قدرت را به‌دست بگیرد، آپسون پاسخ می‌داد که چنین خطری وجود ندارد.

آپسون به حد کافی صداقت داشت که اعتراف کند مسئله حزب توده فقط یک پوشش برای مخفی کردن حقیقت بوده است. نقشه کودتا بسیار ساده بود. در نیمه‌های شب، سرهنگ نعمت‌الله نصیری فرمانده گارد سلطنتی که 700 نیرو در اختیار داشت می‌بایست یک خودروی زرهی، شش افسر و دو کامیون سرباز را با خود برمی‌داشت و در یک عملیات زنجیره‌ای، رئیس ستاد مشترک و وزیر اصلی کابینه را - که بیشترشان در شمال تهران و نزدیک پادگان گارد منزل داشتند - دستگیر می‌نمود. آنگاه نصیری می‌بایست به اقامتگاه مصدق می‌رفت و فرمان شاه مبنی بر عزل مصدق را به‌دست وی می‌داد. اگر مصدق از قبول فرمان خودداری می‌ورزید، نصیری می‌بایست او را هم دستگیر می‌کرد. علاوه بر آن، یک گروه دیگر از سربازان گارد سلطنتی می‌بایست خطوط تلفن بازار را قطع می‌کردند و مراکز اصلی مخابرات و مقر مرکزی ستاد مشترک را تصرف می‌کردند. در همین زمان، زاهدی در رأس یک گردان تانک به سمت ایستگاه رادیو می‌رفت و در آنجا فرمان شاه را مبنی بر انتخاب زاهدی به نخست‌وزیری قرائت می‌کرد. انتظار نمی‌رفت عملیات با مقاومت زیادی روبه‌رو گردد. محافظان مصدق فقط به سلاح‌های سبک مجهز بودند. اگرچه فرماندهی این محافظان با سرهنگ علی دفتری، یک ملی‌گرای متعصب و برادرزاده مصدق بود، اما نظارت عالی بر آنها در اختیار ژنرال محمد دفتری قرار داشت که اگرچه با نخست‌وزیر نسبت خانوادگی داشت، اما به‌طور پنهانی با سلطنت‌طلبان همکاری می‌نمود. علاوه بر آن، مک کلور و اخوی، پیش از آن حمایت بیشتر فرماندهان رسته‌های تانک خصوصاً در پادگان بزرگ سلطنت‌آباد در شمال تهران را جلب نموده بود. یک افسر

بعدها نوشت که در روزهای پیش از کودتا، مشاوران نظامی امریکایی و همچنین سرهنگ اخوی و سرهنگ فرزندگان از پادگان‌ها بازدید کرده و به فرماندهان گفته بودند که مصدق تنها مانع دستیابی به توافق مطلوب در زمینه نفت است. مطابق نقشه کودتا، طرفداران مصدق می‌بایست به هنگام بیدارشدن، خود را درمقابل یک عمل انجام‌شده می‌یافتند. انتظار می‌رفت که طرفداران کاشانی در منزل بمانند. چون آیت‌الله بهبهانی از آیت‌الله‌العظمی بروجردی فتوای تازه‌ای مبنی بر مقابله با کمونیسم دریافت کرده بود. در صورتی که حزب توده و اعضای باقیمانده جبهه‌ملی - حزب ایران، حزب ملت ایران و نیروی سوم - به خیابان‌ها می‌آمدند، برنامه‌ریزان کودتا اطمینان داشتند که می‌توانند آنها را سرکوب نمایند. از میان پنج گردان مستقر در تهران، چهارتای آن - گردان اول و دوم کوهستان، اول زرهی و دوم زرهی - تحت فرماندهی مستقیم سلطنت‌طلبان قرار داشت. فقط یکی از آنها، یعنی گردان سوم کوهستان، تحت فرماندهی یکی از ملی‌گرایان یعنی سرهنگ عزت‌الله ممتاز بود. اما جانشین فرمانده همین گردان نیز جزو سلطنت‌طلبان محسوب می‌شد. پس از ژوئیه 1952، ژنرال ریاحی، رئیس ستاد مشترک، این پنج گردان را تماماً تحت فرماندهی ملی‌گرایان قرار داد که بیشتر آنان مانند خود وی از طرفداران حزب ایران و فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های نظامی فرانسوی بودند. اما بسیاری از فرماندهان عملیاتی همچنان سلطنت‌طلب‌های آموزش‌دیده در امریکا و بریتانیا بودند. روزولت و همچنین شاه، از سوی سرهنگ اخوی و سرهنگ فرزندگان اطمینان یافته بودند که اکثریت چهل‌نفر فرمانده عملیاتی در تهران حامی کودتا هستند. انتظار نمی‌رفت که گردان سرهنگ ممتاز مقاومت چندانی از خود نشان دهد، چون فقط یک نیروی ذخیره پیاده نظام بود. در صورت مقاومت احتمالی این گردان، سلطنت‌طلبان روی قوای کمکی نیروهای تانک سرهنگ بختیار از کرمانشاه و سرهنگ ولی‌الله قرانی از رشت حساب می‌کردند. ویلبر با افتخار می‌گوید که سیا برای خریدن این افسران حتی یک سنت هم خرج نکرد. برادران رشیدیان و برادران بسکو برای آن که به کودتا ظاهری از حمایت مردمی ببخشند، مجبور بودند اعضای حزب سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران باشگاه تاج و لوطی‌ها و زورگیرهای محله‌های فاسد را در بازار جمع کنند، اینها وظیفه داشتند به وزرای کابینه و همچنین دفاتر سازمان‌های طرفدار مصدق حمله کنند. آنها می‌بایست در ایستگاه رادیو به کامیون‌های حامل کشاورزان روستایی ملحق می‌شدند که از املاک سیدضیا و ژنرال عرفا در خارج تهران به آن محل منتقل می‌گشتند. به عبارت دیگر، وظیفه اصلی این جماعت آن بود که سروصدای کودتا را زیاد کنند.

نقشه در آخرین ساعات 15 اوت به مرحله عمل درآمد. اما یکی از اعضای گارد سلطنتی که طرفدار حزب توده بود موضوع را به مصدق خبر داد و آنها نیز مصدق را در جریان گذاشتند. ریاحی، رئیس ستاد مشترک، نیروهای کمکی را از گردان سوم کوهستان به سرعت به اقامتگاه نخست‌وزیر اعزام کرد. هنگامی که نصیری نیمه‌های شب به آنجا رسید، درحالی‌که پیش از آن فاطمی و دو وزیر کابینه دیگر را دستگیر کرده بود، نه تنها با نگهبان‌های همیشگی منزل مصدق، بلکه با نیروهای کمکی روبه‌رو شد. مصدق دستور داد نصیری بازداشت شود و درضمن فرمان شاه را نیز به‌عنوان یک سند جعلی رد کرد. او معتقد بود شاه نمی‌توانسته چنین سندی را امضا کند، چون طبق قانون اساسی، وی حق عزل و نصب نخست‌وزیران را ندارد.

بلافاصله پس از این رسوایی، ریاحی متهمان اصلی را بازداشت نمود: افسران گارد سلطنتی (که ناآگاهانه شامل افرادی هم که کودتا را لو دادند می‌شد)؛ پرون و بهبودی از کاخ سلطنتی، سرهنگ اخوی، بقایی و مکی از مجلس و ژنرال نادر باتمانقلیچ از اتحادیه افسران بازنشسته، اما همه آنها در زندان‌های فاقد امنیت کافی بازداشت شدند. حتی به اخوی اجازه داده شد در بیمارستان اقامت کند، چون به‌شدت مریض بود. با این حال، ریاحی توانست سه دستگاه تانک را در خارج ایستگاه رادیو مستقر کند و همچنین سه گروهان کامل از گردان سوم کوهستان و سه دستگاه تانک را نیز به منزل نخست‌وزیر منتقل نماید. این اقدامات باعث شد دولت به خطا احساس امنیت کند. شاه با شنیدن خبر این آبروریزی، با هواپیمای تک‌موتوره خود به بغداد فرار کرد. برنامه‌ریزان کودتا در قبرس با ناامیدی همه چیز را رها نمودند.

اما در تهران، روزولت نقشه تازه‌ای در سر می‌پروراند. او حتی تهدید کرد که هرکس صحبت از شکست کند او را می‌کشد. طبق نقشه جدید، چهار گروهان سلطنت‌طلب تهران می‌بایست کار بازداشت مخالفان و تصرف نقاط

استراتژیک را انجام می‌دادند، درحالی‌که نیروهای تقویتی تانک، حرکت به سمت تهران را از کرمانشاه و رشت آغاز می‌کردند. اما برای آن‌که چهار گروهان تهران بتوانند از انبارهای تحت محافظت شدید، مهمات کافی به دست آورند و بدون هیچ مقاومتی به سمت اهداف خود حرکت نمایند، ایده درخشانی به ذهن روزولت رسید: باید کاری کرد که مصدق خود به نیروهایش دستور بدهد تا از اقدام خودداری کنند. ویلبر، روزولت و وودهاوس، این بخش مبتکرانه از کودتا را به سکوت برگزار می‌کنند تا نقش سفیر امریکا را در عملیات برجسته نکنند. نقشه جدید در 19 اوت به مرحله عمل درآمد.

دو روز پیش یعنی در 17 اوت، هندرسون درخواست کرده بود که با مصدق ملاقات فوری داشته باشد. بلافاصله پس از تلاش نافرجام برای کودتا، او با یک هواپیمای نظامی ویژه به تهران بازگشت. او 11 هفته از ایران غیبت داشت و بخشی از وقت خود را صرف هدایت کودتا از خارج نموده بود، اما دلیل دیگر غیبت وی این بود که می‌خواست به هنگام سقوط دولت در زمان پیش‌بینی شده، از نظرها پنهان باشد. در فرودگاه، وی مورد استقبال پسر مصدق و یک دسته از محافظان نظامی قرار گرفت. پسر مصدق به آنجا رفته بود که زمینه روابط با ایالات متحده را حفظ کند و هدف از اعزام محافظان نیز آن بود که سفیر در مقابل هجوم جمعیت خشمگین که به خیابان‌ها ریخته و علیه شاه شعار می‌دادند محافظت شود. جمعیت ضمن دفاع از جمهوری، مجسمه‌های شاه را در نقاط مختلف تهران به زیر می‌کشید. اگرچه بیشتر این تظاهرات حرکت‌های خودجوش علیه کودتای نافرجام بود، اما برخی از آنها نیز توسط لنکرانی، رشیدیان و برادران بسکو سازماندهی شده بود. به گفته ویلبر، این جاسوس‌ها دفتر حزب ملت ایران را به آتش کشیدند و مغازه‌های مرکز و جنوب شهر را غارت نمودند و همه این کارها را به اسم حزب توده انجام دادند.

ملاقات خصوصی هندرسون با مصدق در ساعات پایانی بعدازظهر 18 اوت صورت گرفت. هندرسون خود متن خلاصه و گمراه‌کننده این مذاکره را نوشت و برای وزارت امور خارجه فرستاد. اما مشروح جلسه در مقاله بسیار مفید تایم به چاپ رسید. هندرسون صحبت خود را با اشاره به این مطلب آغاز کرد که واشنگتن مطمئن نیست که آیا مصدق همچنان نخست‌وزیر قانونی ایران است یا خیر. مصدق جواب داد که طبق قانون اساسی، مجلس از اختیار انتخاب نخست‌وزیر برخوردار است و بنابراین، فرد منتخب همچنان نخست‌وزیر باقی خواهد ماند تا زمانی که جلسه بعدی پارلمان تشکیل شود؛ او همچنین تأکید نمود که انتخابات مجلس بعدی در آینده خیلی نزدیک برگزار خواهد گردید.

هندرسون در ادامه صحبت خود هشدار داد که ایران نمی‌تواند از امریکا انتظار همدردی داشته باشد. درحالی‌که جمعیت در خیابان‌ها اموال امریکایی‌ها را مورد تهدید قرار می‌دهد و فریاد می‌زند "یانکی، برو گمشو!" او تهدید نمود که تمام امریکایی‌ها - از جمله پرسنل سفارتخانه و زنان و فرزندان آنها - را از ایران خارج می‌نماید، مگر آن‌که برای ایجاد نظم و قانون، تدابیر قاطع و فوری اتخاذ گردد. این حرف مانند یک اولتیماتوم بود: اگر این اقدامات صورت نگیرد، ایالات متحده دیگر مصدق را به‌عنوان رئیس دولت قانونی ایران به رسمیت نخواهد شناخت. برعکس، هندرسون عنوان نمود که اگر اقدام لازم از سوی دولت به عمل آید، ایالات متحده ارائه کمک‌های بیشتر به ایران را مدنظر قرار می‌دهد. مصدق در حضور هندرسون به فرماندار نظامی تهران تلفن کرد و به او دستور داد که برای پاکسازی خیابان‌ها از قوای لازم استفاده به عمل آورد. مجله تایم چنین اظهار نظر کرد که "پس از این مذاکره، وقایع سرعت فراوان به خود گرفت" و "اشتباه مرگبار" مصدق این بود که دست ارتش را بدین ترتیب بازگذاشت. مصدق نه تنها تظاهرات خیابان را ممنوع اعلام کرد، بلکه برادرزاده خود، ژنرال دفتری را که مخفیانه با عوامل کودتا همکاری می‌کرد به سمت رئیس پلیس و فرماندار نظامی تهران برگزید. جبهه ملی و حزب توده که مشتاق بودند یک جبهه واحد را تشکیل دهند از هواداران خود خواستند که در خانه‌های خود باقی بمانند. سفارت امریکا به واشنگتن تلگراف زد که مصدق خود دستور ورود ارتش به خیابان‌ها را داده است. سفارت انگلستان طی بررسی پس از این حادثه، خاطر نشان ساخت که دستور مصدق برای شکستن صف تظاهرکنندگان یکی از تصمیماتی بود که سقوط وی را نزدیک ساخت. به همین ترتیب، وزارت خارجه انگلستان به هنگام اظهار نظر درخصوص گزارش سانسور شده

سفارت امریکا تأکید نمود که لحظه حیاتی و سرنوشت‌ساز در طول بحران زمانی فرارسید که مصدق ارتش را به خیابان‌ها فرستاد.

بدین ترتیب، 19 اوت با این وضعیت آغاز شد که طرفداران مصدق از آمدن به خیابان‌ها خودداری کردند، در حالی که دسته‌های سلطنت‌طلب، پلیس و ژاندارمری با دریافت فرمان دولت مبنی بر ایجاد نظم به قلب شهر رفتند. از همه مهم‌تر آن که هنگ اول زرهی به راحتی برای 32 دستگاه تانک خود از پادگان سلطنت‌آباد سوخت و مهمات دریافت کرد. در عین حال، گردان سوم کوهستان که طرفدار مصدق بود، در پادگان باقی ماند، زیرا مطمئن بود که حرکت دیگر نیروها به داخل شهر برای دفاع از دولت است. نیروهای سلطنت‌طلب به محض ورود به شهر نقشه اصلی کودتا را اجرا کردند. آنها مرکز مخابرات و ایستگاه رادیو را به اشغال خود درآوردند؛ خطوط تلفن بازار و گردان سوم کوهستان را قطع کردند؛ سلطنت‌طلبان بازداشت شده را آزاد نمودند (اعضای گارد سلطنتی، رهبران دسته‌های اوباش و قاتلان افشارطوس)؛ و رئیس ستاد مشترک و چندتن از وزرای کابینه را بازداشت کردند.

در همین زمان، نیروهای نظامی یک دسته از اوباش را که از جنوب تهران به راه افتاده بود و دفاتر پنج سازمان و هشت روزنامه را به آتش کشیده بود همراهی می‌نمودند. جای تعجب نیست که خبرنگاران غربی گرفتارتر از آن بودند که از این "نمایندگان واقعی مردم" عکس بگیرند. یکی از این خبرنگاران به صورت گذرا اشاره کرد که تعداد جمعیت سلطنت‌طلبان - مسلح به چماق - در ابتدا 500 نفر بود، ولی پس از حمایت سربازان، افراد پلیس و ژاندارم‌ها تعداد آنان به 3000 نفر افزایش پیدا کرد. یک روزنامه‌نگار دیگر این وضعیت را پیشرفت مضحک نامید.

احتمالاً تعدادی از طرفداران کاشانی هم در این جماعت حضور داشتند؛ یک دیپلمات عراقی گزارش داد که شاه یک روز پس از بازگشت پیروزمندانه خویش، اقدام بی‌سابقه‌ای را انجام داد و کاشانی را به منزل خود دعوت نموده، برای همکاری در اعاده سلطنت از وی تشکر نمود. پرده آخر نمایش در بعدازظهر آن روز اجرا شد. یعنی هنگامی که 27 تانک شرم‌ن محل سکونت مصدق را که تحت حمایت نیروهای سرهنگ ممتاز و سه دستگاه تانک وی بود، محاصره کردند. نبرد آنها سه ساعت به طول انجامید و قسمت اعظم ساختمان تخریب شد. در جریان این محاصره، رهبران حزب توده پیشنهاد کمک نمودند، اما مصدق از قبول آن خودداری نمود - یا به دلیل آن که از میزان توانایی واقعی آنها آگاهی داشت و یا بدان جهت که هنوز به حرف‌های هندرسون اعتقاد داشت - (او حتی در جریان محاکمه خود نیز ایالات متحده را مستقیماً متهم نساخت). شاید هم علت این رفتار مصدق آن بود که طالب خشونت بیشتر نبود؛ آنها که با وی در محاصره افتادند تعریف می‌کنند که او حتی حاضر نشد از جبهه ملی کمک بخواهد. یکی از وزرا توضیح داد که او می‌خواست به هر قیمتی که شده از بروز جنگ داخلی اجتناب کند، چون این امر ممکن بود به تقسیم ایران میان انگلستان و شوروی بینجامد. به گفته خبرنگار نیویورک تایمز که در تمام مدت کودتا در صحنه حضور داشت، میزان تلفات در زدوخورد بیرون منزل مصدق بالغ بر 100 زخمی و 300 تن کشته بود. (20 اوت 1953). تایم هم آمار مشابهی را ارائه داد (31 اوت 1953). اما آرنودو بورشگریس (Arnaud de Burchgrace) که در آن زمان مخبر نیوزویک بود و بعدها سردبیر واشنگتن تایمز شد، یک هفته بعد به محل حادثه رسید و گزارش داد که فقط 63 نفر در شورش عمومی علیه مصدق کشته شده‌اند، (31 اوت 1953). به همین ترتیب، روزنامه کریستین ساینس مانیتور (Christian Science Monitor) ادعا نمود که شورش مردمی، به دلیل آن اتفاق افتاد که شاه ایران فردی بود لیبرال، پیشرو و قهرمان اصلاحات، در حالی که مصدق فردی بود پوچ‌گرا، ضد خارجی و به شدت معتقد به حکومت توده‌ای مردم.

بدیهی است اندک روزنامه‌های منتشر شده در تهران از ذکر آمار تلفات خودداری کردند و در عوض در این خصوص به داد سخن پرداختند که مردم بازار، محله‌های فقیر جنوب شهر و حتی مردم روستاها تا چه حد میهن‌پرستی از خود نشان دادند و با اشتیاق به مرکز تهران سرازیر شدند تا عشق بی‌پایان خویش را نسبت به شاه نشان بدهند. هنوز گرد و غبار درگیری‌ها فرو ننشسته بود که آیزنهاور خطاب به مستمعین خود در کاخ سفید اعلام نمود، ارتش میهن‌پرست به همراه مردم به دلیل نفرتشان از کمونیسم و عشق به سلطنت به پیروزی رسیدند. (اسناد خارج‌شده از طبقه‌بندی کاخ سفید، 1978، کاخ سفید، سند 318). این سخنرانی وی، دیدگاه امریکا را خصوصاً برای

محققان در طی 30 سال بعد تعیین نمود. پیترو آوری (Peter Avery)، استاد زبان فارسی دانشگاه کمبریج ادعا کرد "موجی که علیه مصدق به پاخاست، ناشی از معایب خود وی بوده است - معایبی همچون توهمات، نزدیکی با حزب توده، روش‌های دیکتاتورمآبانه و البته ناتوانی در مصالحه با انگلستان". جرج لنچووسکی (George Lenczowski)، استاد علوم سیاسی دانشگاه برکلی چنین استدلال نموده که مردم غیرنظامی از جان گذشته، بدون کمک نیروهای خارجی، با نبرد قهرمانانه خود برای بیرون راندن نخست‌وزیر یاغی، استقلال کشور را نجات دادند. به همین ترتیب، کاتم - حتی پس از نارضایتی از سیا و شاه - بر این عقیده بود که 19 اوت بیشتر یک جنبش خودجوش مردمی بود که هراس کشور از کمونیسم و نارضایتی آنها از مصدق را نشان می‌داد.

پس از کودتا

کودتا زمینه‌ساز ملی‌زدایی از صنعت نفت بود. دولت جدید ایران پس از کودتا امتیاز نفت ایران را به کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ واگذار نمود. به‌ظاهر، شرکت ملی نفت ایران همچنان تصدی امور نفت ایران را در دست داشت، اما درحقیقت، کنسرسیوم مزبور کنترل کامل مدیریت، پالایش، تولید و توزیع نفت را به‌دست گرفت. 740 سهام کنسرسیوم به شرکت نفت ایران و انگلیس رسید که نام خود را به بریتیش پترولیوم (British Petroleum- BP) تغییر داد، 14٪ به شریک BP یعنی رویال شل تعلق پیدا کرد (بدین ترتیب اکثریت سهام متعلق به انگلیسی‌ها بود)؛ 40٪ سهام از آن شرکت‌های امریکایی شد و 6٪ نیز به شرکت نفت دولتی فرانسه تعلق یافت. کنسرسیوم می‌بایست 50٪ سود خود را به ایران می‌داد. به گفته کاردار جدید بریتانیا، فرمولی که ایجاد شده بود، کنترل لازم را در اختیار کنسرسیوم قرار می‌داد. ایالات‌متحده برای شیرین‌تر کردن معامله 40 میلیون دلار کمک برای ایران صادر کرد. 28 میلیون دلار از این کمک در ماه سپتامبر و 5 میلیون دلار آن مخفیانه و درست در روز پس از کودتا به ایران تعدیل گردید.

این کودتا همچنین خاستگاه یک دوران سرکوب سیاسی بود. بلافاصله پس از وقوع کودتا، نظامیان، مصدق و نزدیک‌ترین دوستان وی در کابینه را به همراه 1200 تن از فعالان حزب توده دستگیر نمودند.

تعداد دستگیرشدگان تا آگوست 1954 به 4000 تن رسید. تعداد زیاد افراد دستگیر شده عده‌ای را از این موضوع متعجب ساخت که چرا حزب توده از وقوع کودتا پیشگیری نکرده است. حقیقت آن است که کل تعداد این افراد در مقایسه با افراد رسمی ارتش (بیش از 15000 نفر) و افراد وظیفه (بیش از 51000 نفر) ناچیز بود. نکته مهم آن‌که بیشتر افراد بازداشت شده پزشک، مهندس، معلم و افسران پلیس، ژاندارمری و پیاده‌نظام‌هایی بودند که در نقاط خارج از مراکز خدمت می‌کردند. فقط 26 تن از این افراد جزو سواره نظام بوده، تنها دونفر از آنان در تهران، تانک در اختیار داشتند (یکی از آنها مشغول دفاع از منزل مصدق بود و دیگری در خارج ایستگاه رادیو به مقاومت در برابر کودتاچیان پرداخت).

به‌طورکلی، رفتار رژیم جدید ایران با جبهه‌ملی ملایم ولی با حزب توده بسیار خشن بود. مصدق، بیشتر وزرای کابینه و افسران نظامی مورد اعتماد وی با احکام حبس در حدود سه‌سال مواجه شدند. محاکمه شدیداً سیاسی مصدق باعث دردسر زیادی برای رژیم شد؛ به‌جای آن‌که دادگاه نظامی او را محاکمه نماید، مصدق دادگاه را به محاکمه کشید. از میان وزرای مصدق، فقط دکتر فاطمی اعدام شد. او پس از شکست کودتای اول، خواهان تشکیل جمهوری گردید و پس از کودتای 28 مرداد در یکی از مخفیگاه‌های زیرزمینی پنهان شد و از اتحاد میان توده و جبهه‌ملی دفاع کرد.

حزب توده با رفتاری به‌شدت خشونت‌آمیز روبه‌رو شد. بین سال‌های 1953 و 1958 رژیم، 11 تن از اعضای این حزب را زیر شکنجه به قتل رساند، 31 نفر از آنها را اعدام کرد، 52 نفر دیگر را به اعدام محکوم نمود (این احکام بعدها به حبس ابد کاهش یافت)، 92 نفر را به حبس ابد با اعمال شاقه و 100 نفر را نیز به حبس از 1 تا 15 سال محکوم ساخت.

براساس گزارش سفارتخانه‌های انگلستان و آمریکا، اعدام‌های نخست با سروصدای زیاد انجام شد، اما اعدام‌های بعدی به دلیل ترس از اعتراضات مردمی، شجاعت محکومان در مقابل مرگ، اکراه جوخه‌های آتش از تیراندازی مستقیم به طرف محکومین و تصور عموم مبنی بر این‌که ایالات‌متحده دولت ایران را به چنین کارهای وحشیانه‌ای واداشته، در خفا صورت گرفت.

این تصور عمومی کاملاً درست بود. وزارت خارجه انگلستان توضیح داد که شدت سرکوب، ناشی از تمایل دولت ایران برای جلب نظر ایالات‌متحده است که ایران انتظار زیادی برای کمک از آن کشور دارد. سفارت ایالات‌متحده در تحقیق گسترده‌ای که در مورد حزب توده انجام داد چنین عنوان کرد که فقط سرکوب گسترده می‌تواند این حزب را در هم بشکند و تطمیع اجتماعی - اقتصادی اثر چندانی ندارد، چون بیشتر اعضای حزب افراد متخصص یا کارگران ماهر کارخانه‌ها با حقوقی مناسب هستند. گزارش مزبور با این استدلال از سرکوب دفاع کرد که پای شکسته را باید تا زمان جوش خوردن شکستگی گچ گرفت و از حرکات زیانبار آن جلوگیری کرد. گزارش مزبور در پایان با تلخی اضافه می‌کرد: "این عقیده که کمونیسم از سرکوب تغذیه می‌کند خود زاییده ذهن کمونیست‌هاست."

در طرح اصلی عملیات آزاکس به این مطلب اشاره شده بود که اگر عملیات شکست بخورد، برای آمریکا آثار بسیار سنگینی دربر خواهد داشت؛ منظور از این آثار، قطع روابط دیپلماتیک و اخراج تمام امریکایی‌ها از ایران بود. البته کودتا پیروز شد و چنین آثار زیانباری به‌وقوع نپیوست، ولی اگر طراحان اصلی کودتا اکنون زنده بودند ادعان می‌کردند که آثار بلندمدت کودتا برای آمریکا فاجعه‌آمیز بوده است.

کودتا همان لکه ننگ انگلستان را بر دامن آمریکا نشانده، یعنی شناخته‌شدن به‌عنوان یک قدرت استعمارگر؛ تصویری که موجب عدم اعتماد عمیق در روابط میان ایران و ایالات‌متحده گردید. این کودتا موجب شکل‌گیری یک نظام دیکتاتوری شد که هر روز بیش از پیش محبوبیت خود را از دست می‌داد و دچار فساد می‌شد. کودتای 28 مرداد میخی بود بر تابوت نظام سلطنتی، چرا که آن را با قدرت‌های استعماری پیوند زد. کودتا، ارتش ایران را دست‌نشانده شاه، سیا و MI-6 نشان داد؛ احزاب سکولار یعنی توده و جبهه‌ملی را متلاشی ساخت و راه را برای ظهور مخالفان مذهبی به رهبری [آیت‌الله] خمینی باز کرد. مصدق بی‌طرف جای خود را به [آیت‌الله] خمینی مذهبی داد. جنبش مصدق نتوانست رهایی ملی را به همراه بیاورد، اما سال‌ها بعد این رهایی در قالب جنبش [آیت‌الله] خمینی ظاهر شد. نقش کودتا بر فرهنگ ایران نیز عمیق بود، ملت ایران دچار این توهم شد که دست بیگانگان همواره امور ایران را اداره می‌کند؛ و به این اعتقاد رسید که تنها راه جلوگیری از تکرار کودتای 1953 توسل به زور است. به‌طور خلاصه، کودتا ضربه سختی به لیبرالیسم و همچنین به سوسیالیسم و ملی‌گرایی سکولار وارد ساخت. در سال 1981، در چهاردهمین سالگرد وفات مصدق، [آیت‌الله] علی‌خامنه‌ای که اکنون رهبر ایران است، اعلام کرد: "ما مثل آئنده (و مصدق) لیبرال نیستیم که سیا بتواند ما را سرنگون کند." این نگرش همچنان بر ایران امروز سایه افکنده است.

یادداشت‌ها:

*مایلم از کنگره نیروهای متخصص (Professional Staff Congress) و دانشگاه شهر نیویورک به‌خاطر اجازه سفری که در سال 1982 برای رفتن به لندن و تحقیق در مورد بحران نفت ایران در سال‌های 53 - 1951 برای من دریافت کردند تشکر کنم. همچنین باید از اریک هوگلاند (Eric Hugland) برای نظراتش و از حمید احمدی، هدایت‌الله متین‌دفتری و سینا سعیدی به‌خاطر مطالبی که در اختیارم گذاشتند تشکر نمایم.

*برای بحث در مورد اسناد سیا نگاه کنید به مقاله تی.واینر (T.Weiner) باعنوان "سیا در بیان حقایق سال‌های اول جنگ سرد، کند است." در نیویورک تایمز، 8 آوریل 1996؛ "سیا مدارک کودتای 1953 ایران را نابود کرده است"، در نیویورک تایمز 29 می 1997؛ "سیا به قول خود عمل نکرد و گشودن پرونده‌های جنگ سرد را به تعویق

انداخت." در نیویورک تایمز 15 ژوئیه 1998؛ مقاله کیمبال (Kimbal) با عنوان "طبقه‌بندی شده!" در نشریه Perspectives، فوریه 1997، صفحات 10-9 و 23-22.

* در طول جنگ سرد، وزارت خارجه انگلستان دولت ایران را قانع کرد که پروفیسور الول ساتن (Elwell - Sutton) را به ایران راه ندهد، چون وی "ضدانگلیسی، ضداستعمار و ضدشاه" است. اندکی پس از کودتا، الول ساتن کتاب "نفت ایران" را نوشت که از محدود کتاب‌هایی بود که مصدق را می‌ستود. هیچ دانشگاه و روزنامه تجاری در انگلستان به این کتاب اشاره نکرد. ناشر کتاب (Lowrence and Wishart) بود. این کتاب توسط دکتر رضا رئیس طوسی، با عنوان "نفت ایران" ترجمه شده است.].

* به‌عنوان یک تحلیل عالی از نحوه تصویرکردن مصدق توسط رسانه‌های امریکا مراجعه کنید به کتاب دورمان (W.Dorman) و فرهنگ (M.Farhang)، 1987.

* در سال 1951، 1500 تانکر در جهان وجود داشت: 395 فروند آن امریکایی، 214 فروند نروژی و 155 فروند آن پانامایی بود و تقریباً همگی در مالکیت شرکت‌های بزرگ نفتی قرار داشت. فقط 10 فروند نفتکش در اختیار شوروی و کشورهای اروپای شرقی بود. در یادداشت سیا، ویلبر می‌نویسد که به گفته سرهنگ نصیری، شاه فرمان را به اصرار ملکه ثریا امضا کرد، اما اضافه می‌کند "این مطلب را نمی‌توان تأیید کرد." در مکالمه‌ای با من در سال 1969، ویلبر این عقیده را در ذهن من به‌وجود آورد که خودش امضای شاه را جعل کرده است. این موضوع شاید علت تأخیر دو روزه تلاش اول برای کودتا را توضیح بدهد. روزولت ادعا می‌کند که دلیل تأخیر، بی‌کفایتی ایرانی‌ها و مشکلات داخلی کاخ سلطنتی برای امضای فرمان بود. اما علت می‌توانست آن باشد که فرمان برای امضا توسط ویلبر با هواپیما به قبرس فرستاده شد. پس از غارت منزل مصدق، فرمان مفقود شد.

* دو تن از اعضای حزب توده عضو گارد سلطنتی بودند؛ ستوان عبدالصمد خیرخواه و ستوان مهدی همایونی. برای بررسی نقش احتمالی این دو در جلوگیری از موفقیت کودتا نگاه کنید به کتاب‌های جوانشیر (1987، صص 79-278)؛ کیانوری (1992، صص 66-264)؛ امیر خسروی (1996، صص 27-526)؛ خسرو پناه (1998، صص 73-24).

* فقط شخص هندرسون می‌توانست محتوای مکالمات خود با مصدق را فاش کند. او در گزارش رسمی خود به واشنگتن، موضوع دادن اولتیماتوم را چندان برجسته نکرده است. نگاه کنید به "مصاحبه سفیر امریکا با مصدق" در سند "F.O371/Persia 1953/104570" یادداشت‌های خصوصی هندرسون موید گزارش غیررسمی و مفصل‌تری است که در تایم به چاپ رسید.

* در مورد شواهد پیشنهاد کمک حزب توده به مصدق، نگاه کنید به: F.O371/Persia 1957 12?075: داورپناه 1979، کیانوری 1992، صص 79-276.

توضیح: متن اصلی به همراه ده‌ها منبع و مأخذ این مقاله تحقیقی در دفتر نشریه و همچنین در سایت اینترنتی www.meisami.com موجود است.

سوتیترها:

انگلیسی‌ها یک شبکه غیررسمی را در داخل نیروهای مسلح اداره می‌کردند. از زمان جنگ دوم، این شبکه از میان افسران محافظه‌کار که عمدتاً به خانواده‌های اشرافی تعلق داشتند، تشکیل شد. این افراد عبارت بودند از:

ژنرال حسن عرفا، ژنرال [سرهنگ] تیمور بختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلانشاه و از همه مهم‌تر، سرهنگ حسن اخوی که سال‌ها رئیس اداره اطلاعات ارتش بود

درس روشنی که ویلبر از کل عملیات گرفت آن بود که اگر سیا بخواد کودتاهای مشابهی را در دیگر نقاط جهان تدارک ببیند، نخست باید شمه‌ای از زندگی نظامیان محل کودتا را گردآوری نماید. به گفته وی، سیا باید اطلاعات تفصیلی شخصی، ولو اطلاعات پیش پا افتاده نظامیان را در اختیار داشته باشد تا دقیقاً بداند که افسر مربوطه کیست، چه چیزی موجب خشنودی وی می‌شود، دوستان وی چه کسانی هستند و امثال آن

ژنرال زاهدی، وزیر سابق کشور دولت مصدق از اکتبر 1951 به انگلیسی‌ها چراغ سبز نشان داده بود. زاهدی خود را به‌عنوان بهترین نامزد رهبری کودتا شناساند که از حمایت افراد زیادی در ارتش برخوردار بود. اگرچه ادعاهای وی تا حدود زیادی توخالی از آب درآمد، اما در عین حال تعدادی از نظامیان که در زمان جنگ به‌دلیل ارتباط با آلمان نازی در حبس بودند از او طرفداری می‌کردند

قدرت اصلی زاهدی در میان شاخه مذهبی جبهه‌ملی نهفته بود: آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی، روحانی برجسته جنبش ملی‌گرای ایران (کاشانی و زاهدی در زمان جنگ در یک اردوگاه اسیر بودند)؛ سیدشمس‌الدین قنات‌آبادی رهبر مجاهدین اسلام و سه نماینده سخنور مجلس یعنی مظفر بقایی، حسین مکی و ابوالحسن حائری‌زاده

در سال 1952، رابطه میان شاخه‌های سکولار و مذهبی جبهه‌ملی به‌دلیل اختلاف بر سر چند موضوع تیره شد: تفسیر قوانین قرآنی، حق رأی بانوان، مالیات بازاریان، فروش مشروبات الکلی و تعیین متصدیان برخی پست‌های عالی، خصوصاً وزارتخانه‌های دادگستری و آموزش و پرورش

متخصص اصلی سیا در امور ایران ویلبر بود. او که اغلب به‌عنوان "جاسوس جنتمن" شناخته می‌شد، درحقیقت یک مأمور مخفی حرفه‌ای بود که از دهه 1930 تحت عناوین مختلف - از قبیل باستانشناس، متخصص تاریخ هنر و کارشناس نسخ جعلی - به خاورمیانه سفر می‌نمود

سیا در تهران یک مأمور جوان به‌نام ریچارد کاتم (Cottam) نیز داشت. این جوان با استعداد بعدها استاد علوم سیاسی دانشگاه پیتسبورگ پنسیلوانیا شد. او اطلاعات مختلفی را نه تنها در مورد حزب توده بلکه درخصوص حزب زحمتکشان بقایی و حزب دست‌راستی افراطی آریا و سومکا (حزب ناسیونال سوسیالیست کارگران ایران) جمع‌آوری کرده بود

وزارت خارجه انگلستان از منابع دیگر شنیده بود که حزب زحمتکشان بقایی از امریکایی‌ها وجوه مخفیانه دریافت می‌کرد. در هفته کودتا، سیا آن قدر پول خرج روحانیون آذربای [کرد که اصطلاح "دلارهای بهبهانی" رواج یافت و قیمت ارز در بازار سیاه به یک سوم تنزل پیدا کرد

سیا و MI-6 برای تدارک کودتا با یکدیگر همکاری نزدیک داشتند تا اراده شاه را تقویت نمایند. آنها نمایندگان بلندپایه‌ای را به ملاقات وی می‌فرستادند تا به وی اطمینان دهند که اجرای کودتا امکان‌پذیر است و دو کشور به‌طور کامل از آن حمایت می‌نمایند

برادران رشیدیان و برادران بسکو برای آن که به کودتا ظاهری از حمایت مردمی ببخشند، مجبور بودند اعضای حزب سومکا، آریا و فدائیان اسلام، ورزشکاران باشگاه تاج و لوطی‌ها و زورگیرهای محله‌های فاسد را در بازار جمع کنند، اینها وظیفه داشتند به وزرای کابینه و همچنین دفاتر سازمان‌های طرفدار مصدق حمله کنند

هندرسون صحبت خود با مصدق را با اشاره به این مطلب آغاز کرد که واشنگتن مطمئن نیست که آیا مصدق همچنان نخست‌وزیر قانونی ایران است یا خیر. مصدق جواب داد که طبق قانون اساسی، مجلس از اختیار انتخاب

نخست‌وزیر برخوردار است و بنابراین، فرد منتخب همچنان نخست‌وزیر باقی خواهد ماند تا زمانی که جلسه بعدی پارلمان تشکیل شود؛ او همچنین تأکید نمود که انتخابات مجلس بعدی در آینده خیلی نزدیک برگزار خواهد گردید

کودتا زمینه‌ساز ملی‌زدایی از صنعت نفت بود. دولت جدید ایران پس از کودتا امتیاز نفت ایران را به کنسرسیومی از چند شرکت بزرگ واگذار نمود. به‌ظاهر، شرکت ملی نفت ایران همچنان تصدی امور نفت ایران را در دست داشت، اما درحقیقت، کنسرسیوم مزبور کنترل کامل مدیریت، پالایش، تولید و توزیع نفت را به‌دست گرفت

این کودتا همچنین خاستگاه یک دوران سرکوب سیاسی بود. بلافاصله پس از وقوع کودتا، نظامیان مصدق و نزدیک‌ترین دوستان وی در کابینه را به همراه 1200 تن از فعالان حزب‌توده دستگیر نمودند

کودتا همان لکه ننگ انگلستان را بر دامن امریکا نشانده، یعنی شناخته‌شدن به‌عنوان یک قدرت استعمارگر؛ تصویری که موجب عدم اعتماد عمیق در روابط میان ایران و ایالات‌متحده گردید. این کودتا موجب شکل‌گیری یک نظام دیکتاتوری شد که هر روز بیش از پیش محبوبیت خود را از دست می‌داد و دچار فساد می‌شد

کودتای 28 مرداد میخی بود بر تابوت نظام سلطنتی، چرا که آن را با قدرت‌های استعماری پیوند زد.